



# گزشت

فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۱ [انتشار: تابستان ۱۴۰۳]

«میراث جهان ایرانی»، چهارمین نشریه میراث مکتوب • فرمان تولیت بقعه ابوسعحاقیه مصلای شیراز، کارگاه نسخه‌نویسی در سده نهم / عبدالله شیخ‌الحکامی • باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری (تألیف نیمه قرن ۶ ق/ ۵) / حمیدرضا بابک) سلمانی • فصلی در الفاظ کفر از کتاب الولد الشقیق و الحافظ الخلیق (همراه با نگاهی به رساله سبیل و ده کلمه در الفاظ کفر به تصحیح رسول جعفریان) / سعید لیاد • نگاهی دوباره به واژه «سامان» در مصرع‌های شاهنامه / رضا غفوری؛ نسخه‌ای از قصیده البرده منسوب به خوش‌نویس شهیر، یاقوت مستعصمی / رانلا وت؛ ترجمه، امیرحسین داوودی • پسر گمراه نوح در قرآن / گابریل سید ریولز؛ ترجمه، نسیم حسینی • آیا سفونما، نوشته ناصر خسرو قبادلی است؟ / سعیدرضا توکلی صابری • رباعیات کافی ظفر همدانی و قطب‌الدین عتیقی آهروی در سفینه رباعیات دانشگاه استانبول / علی کامل • یادگاری از ایران‌شناس عارف، لئونارد لویسن / مهرداد کویانی • نگاهی به فهرست نمایشگاه نسخ خطی کتابخانه شخصی سلطان فاتح / علی منوری آق‌نله • سعادت اهل فارس، درباره‌ی انتساب مؤلف تاریخ خلیج فارس به کازرون / محمداصف میرزابابلی • ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۱۴) / سید احمدرضا قلمشانی • نویسنده‌ای که سراپا مهر بوده، سبوری در احوال و آثار محمد گلبن / مهدی بهخاک • زندگی و آثار صاری عبدالله اقلدی / نصرالله صالحی



صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر و سرویراستار: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و  
ابوریحان، ساختمان فروردین (شماره ۱۱۸۲)، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.com  
gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۶۰۰،۰۰۰ ریال

روی جلد: جلد لاک‌پوش و بته، متعلق به مصحفی  
مورخ ۱۲۱۲ق، به نشانی M III 157 کتابخانه دانشگاه  
بازل (Basel).

## فهرست

### سرخن

«میراث جهان ایرانی»، چهارمین نشریه میراث مکتوب ..... ۴-۳

### بستر

فرمان تولیت بقعه ابواسحاقیه مصلائی شیراز، کارگاه نسخه‌نویسی در سده نهم/ عمادالدین شیخ‌الحکامی ... ۷-۵  
باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری (تألیف نیمه قرن ۴) / حمیدرضا بابک (سلماتی) ..... ۳۲-۸  
فصلی در الفاظ کفر از کتاب الولد الشفیق و الحافظ الخلیق (همراه با نگاهی به رساله سبید و ده کلمه در الفاظ  
کفر به تصحیح رسول جعفریان) / سعید لیان ..... ۴۶-۳۳  
نگاهی دوباره به واژه «سامان» در مصرع‌های از شاهنامه / رضا غفوری ..... ۵۱-۴۷  
نسخه‌ای از قصیده البردة منسوب به خوش‌نویس شهیر، یاقوت مستعصمی / رافائلا ویت: ترجمه:  
امیرحسین داوودندی ..... ۵۸-۵۲  
پسر گمراه نوح در قرآن / گابریل سعید رینولدز: ترجمه: نسیم حسنی ..... ۷۰-۵۹  
آیا سفرنامه نوشته ناصر خسرو قبادیانی است؟ / محمدرضا توکلی صابری ..... ۸۱-۷۱  
رباعیات کافی ظفر همدانی و قطب‌الدین عتیقی آهری در سفینه رباعیات دانشگاه استانبول /  
علی کاملی ..... ۸۴-۸۲

### نقد و بررسی

یادی و یادگاری از ایران‌شناس عارف، لئونارد لوینسن / مجدالدین کیوانی ..... ۸۸-۸۵  
نگاهی به فهرست نمایشگاه نسخ خطی کتابخانه شخصی سلطان فاتح / علی صفری آق‌قلعه ..... ۹۶-۸۹  
سعادت اهل فارس: درباره انتساب مؤلف کتاب تاریخ خلیج فارس به کازرون / محمداصادق  
میرزابوالقاسمی ..... ۱۰۱-۹۷

### پژوهش‌های در باب تحقیق

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۱۴) / سید احمدرضا قائم‌مقامی ..... ۱۰۹-۱۰۲

### آشنایی با نشرستانان و متن پژوهان (۸)

نویسنده‌ای که سراپا مهر بود: سیری در احوال و آثار محمد گلبن / مهدی بهخیا ..... ۱۱۸-۱۱۰

### ایران در متون و منابع عثمانی (۳۷)

زندگی و آثار صاری عبدالله افندی / نصرالله صالحی ..... ۱۲۵-۱۱۹

## باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری

(تألیف نیمه قرن ۶ (؟))

حمیدرضا (بابک) سلمانی

پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی  
hr.salmani@gmail.com

کهن‌ترین نمونه‌های الفاظ کفر و کهن‌ترین متن فارسی شناخته‌شده در این موضوع است. از این گذشته، متن ضمیمه‌ای نیز دارد که باز از کهن‌ترین نمونه‌های الفاظ کفر در زبان فارسی است و بلکه هسته اصلی آن حتی پیش از جواهر الفقه پدید آمده است.

بخش نخست: مقدمه

الف. درباره نسخه جواهر الفقه  
نسخه جواهر الفقه به شماره ۱۰۹۶ در کتابخانه ایاصوفیا محفوظ است. در صفحه نخست، جز عنوان کتاب، نام نویسنده و یادداشتی از یکی از مالکان، که به آن‌ها در ادامه اشاره خواهیم کرد، یادداشت وقفی سلطان الغازی محمود خان و یکی-دو مهر نیز دیده می‌شود (نک. تصویر شماره ۱). نسخه ۳۰۱ ورق دارد و در مجموع نسخه‌ای است کامل و بی‌نقص. فواید زبانی و تاریخی و اجتماعی متن اندک نیست، با این حال گمان می‌کنم انتشار تمام متن به دلایلی فعلاً ممکن نباشد. مهم‌ترین بخش متن باب آخر آن، یعنی الفاظ کفر (گ ۲۹۱ پ- ۳۰۱ پ) است که قدیم‌ترین نمونه شناخته‌شده در نوع خود است.

نسخه را شخصی به نام خواجه بابا العارفی در سال ۷۳۱ق به خط نسخ و به شیوه‌ای بسیار پخته و استادانه نوشته است. محل کتابت نسخه معلوم نیست، اما برخی دوگانگی‌ها، از جمله در ضبط دال معجم، نشان می‌دهد که گویش کاتب با گویش کاتب مادر نسخه تفاوت‌هایی داشته است؛ اگرچه درست معلوم نیست که چه مقدار از این تفاوت‌ها به زمان و چه مقدار دیگر به محل کتابت مربوط است. دیگر آن‌که کاتب، علی‌رغم خط خوشی که داشته، گویا قدری سهل‌انگار بوده و گاه بعضی کلمات یا عبارات را از قلم می‌انداخته است؛ این را از طریق یادداشت‌های حاشیه نسخه، که نتیجه مقابله متن با دست‌نویسی دیگر است، می‌فهمیم. این یادداشت‌ها اولاً از جهت تدارک افتادگی‌های متن و ثانیاً به سبب یک اطلاع مهم که از آن‌ها به دست می‌آید اهمیت بسیاری دارند. به همین خاطر جلوتر قدری مفصل‌تر درباره‌شان بحث خواهیم کرد.

جواهر الفقه علی مذهب امام الاعظم ابوحنیفه رضی الله عنه، که ما در این یادداشت از آن به جواهر الفقه تعبیر خواهیم کرد، کتابی است به فارسی احتمالاً از نیمه‌های سده ششم هجری (و شاید قدیم‌تر از آن) و موضوع آن، چنان‌که از عنوان پیداست، مسائل فقهی مذهب حنفی است. متن بسیار مفصل است و تقریباً تمام مباحث فقهی مذهب ابوحنیفه را در بر می‌گیرد، اما مهم‌ترین بخش متن، که ما در این یادداشت منتشرش می‌کنیم، باب پایانی آن است که به الفاظ کفر اختصاص دارد. نمونه‌هایی از الفاظ کفر را، که اصلاً از اختصاصات فقه حنفی است و از آن طریق گاه به فقه شافعی هم رسیده، پیش‌تر رسول جعفریان گردآوری و تحت عنوان الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی منتشر کرده است. قدیم‌ترین متنی که در پژوهش جعفریان استفاده شده محیط البرهانی است و سپس فتاوی تاتارخانیه، که به ترتیب از آثار عربی سده‌های ششم/هفتم و هشتم هستند. به دنبال این‌ها، دو رساله فارسی آمده است، یکی مورخ ۷۲۶ق که مصحح آن را یکصد و پنجاه و شش کلمه نوشته علمای بلخ نامیده و دیگری رساله‌ای برگرفته از کنز العبره که قدیم‌تر از قرن یازدهم نیست.<sup>۱</sup> قراین معلوم می‌کند که باب آخر جواهر الفقه از

۱. جعفریان بعدتر فارسیات کتاب الحوادث و النوازل و الوقایع احمد بن موسی کشی (د. ۵۵۰ق) را نیز، که بخشی از آن مربوط به همین الفاظ کفر است، در مقاله‌ای با عنوان «آسان آسان از ربض مسلمانی کی توان بیرون آوردن» منتشر کرد (نک. فهرست منابع). جز این در خلاصه الفتاوی طاهر بن عبدالرشید البخاری (د. ۵۴۲ق) نیز بابی به الفاظ کفر اختصاص دارد. از کتاب اخیر یک چاپ سنگی (مکتبه رشیدی، کویت) و تعداد معتدله‌ی نسخه خطی در دست داریم. در یادداشت‌های مقاله حاضر هنگام ضرورت از این دو منبع نیز استفاده کرده‌ایم.



۱۵ نفر) نسبت «بلخی» دارند<sup>۲</sup> و از این جا معلوم می شود که نویسنده توجّهی ویژه به بلخ دارد. اگر این را بخواهیم مبنای استدلال قرار دهیم، باز باید نتیجه بگیریم که نویسنده بلخی است.

- نشانه دیگری که این فرض را تقویت می کند این است که در بحث آداب دفن مردگان می گوید: «خاک بر وی فروریزند و گور خریشته کند و چهارسو نکند و پس تلقین کنند و صفت تلقین ایمة بلخ برین قاعده گفته اند یا عبدالله...» (گ ۶۸ پ). مثال زدن بلخ در این جا جز با این فرض که نویسنده بلخی است و متن نیز در همان جا نوشته شده ظاهراً توجیهی ندارد.

- قرینه دیگری که به گمانم می تواند فرضیه بخارایی بودن نویسنده و تألیف متن در ماوراءالنهر را تضعیف کند این است که نویسنده جایی می گوید اصحاب حدیث می کوشند با تزویر و تلبیس مذهب ابوحنیفه را مذهب قیاس بنامند، و آن گاه این مذهب را «کی درین دیار ضعیف و اندکست» در نظر مردمان خوار کنند (گ ۴۵ ر)<sup>۳</sup>. از این عبارت نیز ظاهراً باید استنباط کرد که محلّ تألیف متن ماوراءالنهر نیست، زیرا مذهب ابوحنیفه در آن دیار ضعیف و اندک نبوده است.<sup>۴</sup>

- از این گذشته، در زبان متن هم به گمانم آثار و نشانه های ماوراءالنهری چندان برجسته نیست، به ویژه اگر آن را با متنی مانند شرح منظومه فقهی<sup>۵</sup> که می دانیم در ماوراءالنهر نوشته شده است بسنجیم.

۲. در این فهرست چند نسبت «رازی» هم دیده می شود، اما تعداد آن ها بسیار کمتر از بلخی است. وانگهی چنان که گفتیم، عراق و ری مناطق مهم تری هستند و ذکر بزرگان شان بی وجه نیست (معلوم نیست چرا نویسنده در چنین فهرستی ماوراءالنهر را یک سره نادیده گرفته است).

۳. این بخش اطلاعاتی نیز درباره تاریخ تألیف متن به دست می دهد و از این رو خلاصه ای از آن را در بخش های بعدی نقل کرده ایم (نک. تاریخ تألیف متن).

۴. نویسنده در ادامه همین بخش می گوید: «در مساجد عراق روز آدینه از مسجد خلیفه و دیگر مساجد بسم الله به جهر نخوانند»، اما گمان می کنم این جا فقط می خواهد اعتبار این مذهب را در مرکز خلافت نشان بدهد و بنابراین نباید آن را به جغرافیای تألیف متن مربوط کرد. هم چنین این که جای دیگر می گوید گفته اند به مذهب ابوحنیفه در سمرقند نماز آدینه درست نباشد و این روایت بددینان است (گ ۷۲ ر) نیز پاسخی است به شبهه ای عمومی و نباید آن را بر این حمل کرد که متن به سمرقند ربطی دارد.

۵. این متن شرحی است بر یک منظومه فقهی حنفی که در محرم ۶۶۵ کتابت شده و هم زبان آن و هم مثال هایی که در ضمن مباحث فقهی می آورد، همه نشان می دهد که از آثار ماوراءالنهر است (مشخصات نسخه را در منابع ببینید).

ب. درباره نویسنده و محلّ تألیف متن

نویسنده در مقدمه و در بیان سبب تألیف کتاب، بعد از آن که از بی اعتنایی مردمان و امرا به فقه و آن گاه شیفتگی شان به نجوم و منطق و طب شکایت کرده، نام خود را به صورت «محمد بن منصور بن ابی الفضل» آورده است. همین نام در صفحه اول نسخه با افزودن یکی - دو لقب و کنیه ابوالقاسم، و نیز نسبت بخاری، به این صورت آمده است: الشیخ الاعظم الامام ابوالقاسم محمد بن منصور بن ابی الفضل ابن احمد البخاری رحمة الله علیه و رضی عنه (نک. تصویر شماره ۱). از جزئیات نامی که در این جا آمده، مهم تر از همه کنیه ابوالقاسم، به نظر می رسد کاتب این اطلاعات را از مأخذی، شاید نسخه مادر، گرفته است. از این گذشته، القاب یاد شده نشان می دهد که نویسنده باید عالم مشهوری بوده باشد؛ با این حال نام و نشان او، و نیز ذکر جواهر الفقه، در حدّ جست و جویی که ما کرده ایم در جایی نیامده است. اگرچه بر اساس بعضی قراین می توان دوره حیات نویسنده و تاریخ تألیف متن را تقریباً معلوم کرد (نک. ادامه بحث).

اگر به نسبت «بخاری» که در صفحه عنوان آمده تکیه کنیم، باید نویسنده را از علما و فقهای بخارا و جواهر الفقه را از آثار ناحیه ماوراءالنهر به شمار بیاوریم؛ با این حال در اصالت این نسبت، که در مقدمه مؤلف دیده نمی شود، به دلایلی تردید داریم. موجب اصلی تردید بعضی نشانه هایی است که در متن دیده می شود:

- اگر نویسنده اهل بخارا است، چرا در مقدمات کتاب (۶ پ - ۷ ر) وقتی طبقات علمای حنفی را فهرست می کند می گوید: «و از قفهاء سه خطّه بیش یاد نکردیم، فقهاء عراق و ری و بلخ»؟ چه دلیلی دارد که نویسنده ای بخارایی به جای فقها و علمای ماوراءالنهر و بخارا، که تعداد و آوازه شان هیچ کم نیست، از علمای ری و عراق و بلخ یاد کند؟ این به سخن کسی می ماند که خود از اهالی عراق یا ری یا بلخ است و از آن جا که ذکر ری و عراق، که به هر حال از این منظر مناطق مهم تری هستند، مستلزم این نیست که نویسنده حتماً اهل آن مناطق باشد، می توان نتیجه گرفت که نویسنده بلخی (یا دست کم ساکن بلخ) بوده است.

- از سوی دیگر در صد چشم گیری از فقهای آن فهرست

اختلاف روایت‌هاست و ثانیاً احکامی که در این متن هست و در آن متون نه (نک. تعلیقات). از این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که این متن از مسیری دیگر به وجود آمده و نه تأثیر زیادی بر متون رسمی بعد از خودش گذاشته و نه تأثیر زیادی از متون رسمی معاصر یا قدیم‌تر گرفته است.

### ج. تاریخ تألیف متن

گفتیم که برخی افتادگی‌های نسخه اصلی جواهر الفقه بعدتر بر دست کسی دیگر جبران و اصلاح شده است. تفصیل ماجرا این است که نسخه جواهر الفقه دو سال بعد از کتابت (یعنی در ۷۳۳ق) به تبریز رسیده و مالک نسخه، که شخصی بوده به نام شیخ مسعود بن عثمان از اهالی قیرشهر، آن را با نسخه‌ای کهن‌تر مقابله کرده است. این مسعود بن عثمان قیرشهری علاوه بر این که نقص‌ها و افتادگی‌های نسخه اصل را تکمیل کرده است، در اواخر نسخه یادداشت مهمی نوشته که می‌تواند تاریخ تألیف متن را بسیار عقب‌تر ببرد. عین یادداشت او این است:

اصل نسخه اینجا تمام شده است و ازین فصل تا آخر نسخه دیگر بوده. مقابله یافت با نسخه که در سنه ۵۶۹ تحریر یافته بقدر وسع و طاقت. فی جمادی الاولی سنه ۷۳۳ بتبریز. حرره العبد شیخ مسعود بن عثمان من الروم القیرشهری. (گ ۲۹۶ پ؛ نیز نک. تصویر شماره ۲)

از این یادداشت متوجه می‌شویم که اولاً فصل پایانی در نسخه اصلی نویسنده نبوده و از جایی دیگر به متن الحاق شده است، ثانیاً نسخه‌ای از جواهر الفقه در سال ۵۶۹ کتابت شده بوده و این یعنی زمان تألیف حداکثر باید همین تاریخ باشد. درباره

۶. یادداشت تملک مسعود بن عثمان در صفحه نخست نسخه دیده می‌شود: من کتب اضعف عبدالله و احوجهم الواثق بالمعبود الرحمن شیخ مسعود ابن عثمان من الروم القیرشهری. اصلح الله شأنه و صانه... حرره بخره فی السابع جمادی الاولی سنه ثلاث و ثلاثین و سبعمائیه بتبریز. حامدا و مصليا و مسلما (نک. تصویر شماره ۱).

۷. در کتابخانه ایاصوفیا نسخه‌ای به شماره ۴۸۳۷ وجود دارد که مجموعه‌ای است از رسایل پراکنده و «الشیخ مسعود ابن عثمان» نامی آن را در ۷۴۱ق، در ابواب البر الابوسعیدی، کتابت کرده است. کتاب یک جا (گ ۹۶ پ) نام خود را به صورت سابق و در انجامه آخرین رساله «الشیخ مسعود ابن عثمان من الروم الکلیشهری» نوشته است (گ ۱۱۱ ر؛ نک. تصویر ۶). محتمل است که این شخص همان کسی باشد که نسخه جواهر الفقه را در ۷۳۳ق مقابله کرده، اما معلوم نیست چرا این‌جا خود را به جای قیرشهری، کلیشهری/ گلهشهری خوانده است (ظاهراً منابع قیرشهر را هرگز گلهشهر ضبط نکرده‌اند).

اگر بر این فرضیات تکیه کنیم، نتیجه آن خواهد بود که جواهر الفقه در خراسان و ناحیه بلخ نوشته شده است. بنابراین آن نسبت بخاری، با فرض صحت و اصالت، تنها نشان می‌دهد که نویسنده نسبی بخارایی داشته است. این نتیجه اولاً با اشاراتی که در متن دیده می‌شود سازگار است و ثانیاً با زبان متن تعارض ندارد. با این حال به نظر یک مسأله محتوایی سد راه این نتیجه‌گیری است، و آن اختلاف احکام این متن است با یکصد و پنجاهوشش کلمه... که می‌دانیم در بلخ نوشته شده و متضمن آرای فقهای آن ناحیه است. اگر جواهر الفقه در بلخ نوشته شده باشد، طبعاً باید رأی فقهای آن‌جا را منعکس کند و به این ترتیب باید با احکامی که در یکصد و پنجاهوشش کلمه... آمده تا حد ممکن مشابه باشد، حال آن‌که چنین نیست. ده‌ها مورد وجود دارد که بنا بر یکصد و پنجاهوشش کلمه... فقهای بلخ در کفر بودن آن مردد بوده‌اند یا اختلاف نظر داشته‌اند، اما همه آن‌ها در متن حاضر مطلقاً کفر دانسته شده است. تنها توجیهی که به نظر بنده می‌رسد این است که بگوییم هدف اصلی نویسنده این متن هشدار به مخاطبان بوده و از این رو به خلاف متون رسمی (از قبیل المحیط البرهانی و الفتاوی التاتاریخانیة و خلاصة الفتاوی و...) وارد جزئیات اختلاف آرای فقهی نشده است؛ چنان‌که احتمالاً به همین علت، باز به خلاف آن متون، نام فقها و صاحبان فتوی را نیز نیآورده است. چون بحث اختلاف جواهر الفقه و یکصد و پنجاهوشش کلمه... پیش آمد، بد نیست به رابطه این متن با متون دیگر هم اشاره‌ای کنیم. قضیه اجمالاً از این قرار است که همه متن‌هایی که جعفریان پیش‌تر منتشر کرده، چه آن‌ها که در ماوراءالنهر نوشته شده‌اند یا به هر حال مأخذشان متون ماوراءالنهری بوده) و چه متنی که مربوط است به بلخ، بسیار شبیه هم هستند، چه در تبویب و ترتیب احکام و محتوای فتواها و چه در سبک و سیاق عبارات. به تعبیر دیگر، آن متن‌ها تخمیناً بیش از ۸۰ درصد با هم منطبقند و گویی از روی هم نوشته شده‌اند، حال آن‌که متن حاضر چنان شباهتی و نسبتی با آن‌ها ندارد. درست است که بعضی احکام آن متن‌ها در نسخه حاضر هم دیده می‌شود، اما ترتیب و فتوای این احکام و نیز زبان آن‌ها چندان شبیه هم نیست. دلیل این که نمی‌شود بعضی عبارات مبهم نسخه حاضر را به کمک آن متن‌ها اصلاح کرد اولاً همین

۱۴۱۷ق: ۱۰/۴). قاضی صیمری، که از مشایخ خطیب بغدادی است و نامش در تاریخ بغداد مکرر دیده می‌شود، به تصریح خطیب در شوال ۴۳۶ق در گذشته است (همان: ۷۷/۸-۷۸). ابو عبدالله جرجانی در رجب ۳۹۸ق در گذشته است (همان: ۲۰۴/۴). ابوبکر رازی استاد ابوبکر الخوارزمی و ابو عبدالله الجرجانی و ابوجعفر نسفی و متوفی ذی الحجه ۳۷۰ق است (همان: ۷۲/۵-۷۳؛ ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۲۲۳/۱). ابوجعفر نسفی شاگرد ابوبکر رازی است و در سال ۴۱۴ وفات کرده است (ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۶۷/۳-۶۸). ابوالحسین قدوری، رئیس اصحاب ابوحنیفه در عراق، نیز در رجب ۴۲۸ق در گذشته است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق: ۱۴۰/۵).

جدیدترین تاریخی که این‌جا دیده می‌شود تاریخ درگذشت صیمری، یعنی سال ۴۳۶ق، است. به این ترتیب مسلم می‌شود که نویسنده کتابش را در فاصله این سال اخیر و سال ۵۶۹ (تاریخ کتابت نسخه‌ای که در دست مسعود بن عثمان بوده) تحریر کرده است. با این حال اگر بخواهیم تاریخ تألیف را نزدیک به تاریخ کتابت نسخه ۵۶۹ در نظر بگیریم، این پرسش پیش خواهد آمد که چرا نویسنده نام هیچ یک از علمایی را که در این فاصله صد و چندساله زیسته‌اند نیاورده است؟ از این شاید بتوان نتیجه گرفت که تاریخ اصلی تألیف متن قدیم‌تر از زمان کتابت نسخه مورخ ۵۹۶ و نزدیک به روزگار صیمری و قاضی صاعد و قدوری و نهایتاً نیمه دوم سده پنجم بوده است. این را البته نمی‌شود اثبات کرد، اما در حد احتمال باید در نظر داشت، به این امید که زمانی نشانه‌ای از نویسنده کتاب به دست بیاید و به اثبات یا رد این فرض کمک کند.

نشانه دیگری نیز در بخش‌های ابتدایی نسخه وجود دارد که باز به روزگار تألیف متن مربوط می‌شود. از این موضع تاریخ دقیقی نمی‌شود به دست آورد، اما این قدر هست که معلوم می‌شود متن در روزگار سلجوقیان تحریر شده است. این بخش اطلاعاتی نیز درباره جدال‌های اصحاب رأی و اصحاب حدیث، و از آن طریق وضعیت فقهی منطقه‌ای که متن در آن نوشته شده، در اختیار ما می‌گذارد و به این سبب نقل خلاصه‌ای از آن بی‌فایده نیست<sup>۸</sup>:

۸. حرکت‌گذاری کلمات از اصل نسخه است. عبارات داخل <افزوده مسعود بن عثمان و عبارات داخل [] افزوده ماست (در باره ضبط «مسله»، رک. تعلیقات).

اطلاع نخست در ادامه بحث خواهیم کرد، اما این‌جا لازم است درباره تاریخ تألیف جواهر الفقه یکی-دو نکته را یادآوری کنیم. از یادداشت مسعود بن عثمان معلوم شد که جواهر الفقه نمی‌تواند بعدتر از نیمه‌های قرن ششم نوشته شده باشد. گذشته از این، قراین دیگری نیز در دست داریم که شاید بتواند محدوده تاریخ تألیف را قدری روشن‌تر کند. نویسنده در مباحث مقدماتی، فهرستی از طبقات علمای حنفی آورده که همه از فقهای سرشناس و نامدار هستند، و از این رو شناسایی آنان آسان است. آخرین نسل از علمای این فهرست، که ممکن است با دوره حیات نویسنده نیز ارتباطی داشته باشد، این است (عبارات داخل <> افزوده مسعود بن عثمان است):

القاضی ابوالهیشم <و القاضی ابومحمد ناصحی> و القاضی ابوالعلاء صاعد بن محمد الاستوائی و ابوبکر محمد بن موسی الخوارزمی فقیه بغداد در سنه ثلاث و اربعمائه فرمان یافت و القاضی ابو عبدالله الصیمری [اصل: الضیمری] کی هر کی با وی مناظره کردی منقطع شدی از غزات فضل وی و ابو عبدالله محمد بن یحیی الجرجانی کی بجای ابوبکر رازی نشست و قدوری شاگرد وی بود و ابوجعفر محمد بن احمد النسفی و ابوالحسین احمد بن محمد القدوری، رحمة الله علیهم <اجمعین>. (گ ۷ پ)

از عبارت دعایی که در پایان بند آمده پیداست که در زمان تحریر این کلمات همه این فقها و علما در گذشته بوده‌اند. چنان‌که گفتیم خوشبختانه همه این افراد را می‌شناسیم و می‌توانیم تاریخ حیات ایشان را به کمک منابع رجالی تعیین کنیم: قاضی ابوالهیشم استاد بسیاری از فقهای نیشابور، از جمله همان قاضی ناصحی و قاضی صاعد، است (شیرازی، بی‌تا: ۱۴۵؛ ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۹۶/۴). قاضی ناصحی - که کاتب نام او را از قلم انداخته بوده و مقابله‌کننده در حاشیه افزوده است - فقیه نامدار و قاضی القضاة خراسان است، که از جانب سلطان محمود متولی قضای بخارا شده بود. ناصحی در سال ۴۱۲ در مسیر حج به بغداد رسیده و آن‌جا حدیث روایت کرده است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق: ۴۵۰/۹؛ ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۳۰۶/۲). قاضی صاعد مشهور است و می‌دانیم که در ۴۳۱ یا ۴۳۲ق در گذشته است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق: ۳۴۵/۹؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۷۰۵/۲). ابوبکر خوارزمی، چنان‌که متن تصریح دارد، در ۴۰۳ق وفات کرده است (نیز خطیب بغدادی،

عنوان «فصل» آمده است، نداشته و آن را به سبب تناسب موضوعی از مأخذی دیگر به متن ملحق کرده اند. این مهم ترین دلیل است برای آن که این فصل را ضمیمه ای مستقل بدانیم، گرچه تنها دلیل این نیست: این فصل مقدمه ای مستقل دارد و این مقدمه طبعاً نمی تواند با بخش قبلی مربوط باشد؛ بعضی از احکامی که در باب الفاظ کفر جواهر الفقه آمده بود این جا، گاه با تفاوتی جزئی در الفاظ، تکرار می شود و این جز با فرض استقلال این فصل موّجه نیست؛ در این بخش گاه فتواها با نام فقهای صاحب فتوی همراه است، حال آن که در بخش اصلی نامی از شخص خاصی وجود ندارد. علاوه بر همه این ها زبان این فصل در قیاس با بخش قبلی روی هم رفته کهن تر و از جهاتی به متون ماوراءالنهری نزدیک تر است.

این فصل از بعضی جهات، و مهم تر از همه از این جهت که رأی بعضی فقها را با ذکر نام ایشان می آورد، شبیه است به متونی از نوع المحيط البرهانی و الفتاوی التاتارخانیة. این اعلام جز چند استثناء، غالباً به صورت کنیه یا نام تنها آمده (مثلاً عبدالرحمن، ابونصر، ابوعلی) و این نیز سنتی است که باز در آن متون دیده می شود. شناسایی این فقها در مرحله اول کار دشواری است، اما خوشبختانه همین نامها، گاه به همراه برخی اطلاعات تکمیلی، در متون دیگر و مهم تر از همه در الفتاوی التاتارخانیة نیز دیده می شود. گردآوری آن اطلاعات و بعد جست و جو در منابع رجالی تکلیف این نامها را روشن می کند و این در مرحله بعد می تواند تصویری از روزگار تدوین متن به دست بدهد. این جا فقط یادآوری می کنیم که بر اساس این عبارت می توان دانست که هسته اصلی متن در روزگار حاکم عبدالرحمن شکل گرفته است:

تا به روزگار امام حاکم عالم عبدالرحمن این الفاظ را جمع کردیم و بروی عرضه کردیم و بر ائمه آن عصر اتفاق کردند تا بر روی روزگار یاد بماند و مومنان حذر کنند از ناگفتنی و ناکردنی. (۲۹۷-۲۹۷پ)

در تعلیقات نشان داده ایم که این حاکم عبدالرحمن از علمای سده های چهارم و پنجم بوده است. این بدان معناست که این ضمیمه، یا صورتی ابتدایی از آن، احتمالاً

امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه [...] در هر مسله کی بنا کرده است کمینه به یک حدیث تمسک کرده است تا غایتی کی گفت من تا خبر آحاد بیابم به قیاس کار نکنم. و شافعی رضی الله عنه گوید من به خبر آحاد کار نکنم قیاس را مقدم دارم بر حدیث آحاد. وانگاه جماعتی از روی جهل و سفاهت طعن کنند و گویند ابوحنیفه کار به قیاس کرد و خود را صاحب حدیث گویند و ما را صاحب رأی میگویند و «دروغ می گویند و تلبیس» نیکو می کنند و بتزویر مذهب ابوحنیفه را کی درین دیار اندکست و ضعیف بر عوام مردم عرض کنند و گویند ایشانرا مذهب قیاسی است تا جهان ازان نفرت گیرند و مقصود خود بذین بهانه از حطام دنیا حاصل گردانند [...] شکر نعمت منعم نکردند و آن حق را ضایع کردند در صف النعال بماندند. اگر مذهب بود از محمد بن الحسن حاصل کردند و اگر اصول بود از کسی حاصل کردند که مردود بود و در مذهب ما، چنانک جمله ایمه متاخرین در وی قدح کردند، نام وی ابوالحسن الملقب بالاشعری. و دیگر حق تعالی این مذهب را علی رغم الاعدا عزیز گردانید کی هم تیغ بدیشان داد و هم شرع. اول مدار مذهب سلاطین و خلیفه کی او بر مذهب امام اعظم ابوحنیفه است [...] دلیل دیگر در مساجد عراق روز ادینه از مسجد خلیفه و دیگر مساجد بسم الله به جهر نخوانند. دلیل سیم پادشاهان وقت کی بودند و هستند در جمیع اقالیم پادشاهان مسلمان حنفی مذهب بوده اند. تمامت قضاة حکم قضا از سلاطین ترک داشته اند. ترکان اند که نواب خلیفه اند و قایم مقام سلاطین. اگر به دین و اعتقاد بهترین نبودندی خلفا نیابت خود بدیشان ندادندی و اعتماد خون و خواسته مسلمانان بر ایشان نکردندی، گردان و دیلمان را نیابت دادندی. پس معلوم شد بدین دلایل چنانک در فقه عیال ابوحنیفه اند در خون و خواسته هم در «حمایت» مذهب ابوحنیفه اند کی آل سلجوق، نشر الله اعلامهم، [که] دین و دنیا از وجود ایشان آراسته گشته است و اسواق فساق کاسد شده و ولایت و مملکت ایشان از فقها و مدارس و رباطات و منابر و عظ مانده باغ ارم نگاشته خار بدعت نیست شده و گل توحید شکفته، جمله مذهب ابوحنیفه دارند. (۴۴-۴۶ر)

## ۲. درباره ضمیمه

از یادداشت مسعود بن عثمان معلوم شد که نسخه مورّخ ۵۶۹ جواهر الفقه چند برگ پایانی را، که در نسخه حاضر با

۹. اصل: «عوام مردم عوام»؛ عوام دوم را خط زده اند.



روی حرف کاف گاه چیزی شبیه همزه گذاشته است. در کلماتی از قبیل مکر و دیگر و اگر و... ممکن است به نظر برسد چنین علامتی نماینده کاف فارسی است، اما کاربردهای دیگر این نشانه (در کاشکی یا کافر یا گرد و امثال این‌ها) که بیش تر جنبه تزیینی و نمایشی دارد، این فرض را منتفی می‌کند.<sup>۱۱</sup>

کاتب یای میانجی را اغلب بدون نقطه/همزه می‌نویسد؛ مثلاً خدایی و پارسایی و گویی را به صورت خدایی، پارسایی و گویی می‌نویسد و بنابراین معلوم نمی‌شود در این موارد تلفظ او با یاء بوده یا همزه. ما این‌ها را اغلب با یاء آورده‌ایم، اما باید به خاطر داشت که ضبط اصلی نسخه بی‌نشانه است.

کاتب بعضی کلمات را مشکول کرده است، اما این نشانه‌ها در مجموع اطلاع جدیدی به ما نمی‌دهد؛ زیرا تقریباً همه نشانه‌گذاری‌ها در مواردی است که تلفظ محلّ کتابت اختلاف نیست و از این جهت نه در تعیین محلّ کتابت ممکن است مفید باشد و نه در بررسی تحولات آوایی؛ خصوصاً که اغلب این نشانه‌ها، مانند عربی، در کنار مصوّت‌های بلند آمده و بیشتر جنبه نمایشی دارد: گوید (/ گوید)، کافر، بُودن (/ بُودن)، کُردن، اسلّام، کُند، وی، گناه، رُوز (/ رُوز) و امثال این‌ها.<sup>۱۲</sup> بعضی نشانه‌های دیگر، از قبیل سه‌نقطه زیر سین یا ط و ع کوچک روی/زیر حروف طاء و عین یا ه بالای هاء غیرملفوظ، یا نشانه‌ای مانند سکون بر روی سین نیز گاه به چشم می‌خورد. به هر حال ما در این یادداشت گروه نخست از این علائم را به این علت که اطلاع خاصی به خواننده نمی‌دهند و گروه دوم را به سبب موانعی که در حروف‌نگاری آن‌ها وجود دارد نادیده گرفته‌ایم. علت دیگر این است که خواسته‌ایم برخی موارد نادر و غریب یا مهم در حرکت‌گذاری کلمات - از قبیل شنید (اگر بتوان چنین قرائت کرد)، و، آن (؟ آن)، کاشکی و مواردی از این دست - به چشم بیاید. بنابراین تأکید می‌کنیم که همه

۱۱. چند باری هم در باقی بخش‌های متن نزدیک کاف فارسی سه‌نقطه گذاشته شده است (مثلاً ۱۵۴پ) و از این ممکن است بتوان نتیجه گرفت که چنین تمایزی میان کاف فارسی و عربی در نسخه مادر وجود داشته است.

۱۲. چنان‌که از همین نمونه‌ها پیداست، در این نسخه نیز، مانند اغلب نسخه‌های خطی، نشانه‌ها گاه پیش و پس شده‌اند و لزوماً در جایی که باید قرار نگرفته‌اند.

در نیمه اول قرن پنجم پدید آمده است. در این میان ذکری هم از شمس‌الائمه حلوی دیده می‌شود که باز از فقهای همان روزگار است و در نیمه‌های سده پنجم در گذشته است. از این دو و علمای مقدم بر این‌ها که بگذریم، می‌رسیم به ابونصر (که چنان‌که در تعلیقات گفته‌ایم باید همان ابونصر الدبوسی باشد) و نیز ابوالواحد (که همان‌طور که گفته‌ایم باید تصحیف ابوعبدالواحد باشد)؛ از تاریخ حیات این دو خبر نداریم و بنابراین نمی‌دانیم که ممکن است تاریخ سابق - یعنی نیمه‌های سده پنجم - را پیش تر بیآورند یا نه. در هر حال اگر هم چنین باشد، باز تردید نیست که اساس این فصل در نیمه نخست قرن پنجم پدید آمده است، اگرچه طبعاً نمی‌دانیم این نسخه‌ای که اینک در دست ماست با آن متن اولیه چه نسبتی دارد.

نکته پایانی آن که این عبارت، که در همان بخش ضمیمه آمده، در آغاز ممکن است نشانه پیوند آن با بلخ باشد: این اتفاق ائمه بلخ است لیکن نزد عبدالرحمن و بوعلی این کفر نبود (۲۹۷پ)؛ اما باید توجه داشت که مشابه این عبارت در دیگر متون الفاظ کفر نیز دیده می‌شود (مثلاً نک. ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۳۹/۷) و نباید آن را بر این حمل کرد که این ضمیمه نیز، مانند جواهر الفقه، از آثار ناحیه بلخ است.

### ب. املاء و رسم الخط نسخه

کاتب در نوشتن حروف فارسی شیوه ثابتی ندارد. پ و چ را گاه با سه نقطه و اغلب به صورت ب و ج نوشته و دال معجم را بعضاً منعکس کرده است. در مورد دال معجم این نکته را نیز باید افزود که ظاهراً مادر نسخه‌ای که کاتب از روی آن استنساخ می‌کرده دال‌های معجم را رعایت کرده بوده، اما کاتب، احتمالاً به آن علت که این تلفظ در گویش او کم‌رنگ شده یا از بین رفته بوده است، آن را مگر تصادفاً نشان نداده است؛ با این حال «خدا» را جز چند استثناء همیشه «خدا» نوشته و از این شاید معلوم بشود که گویش او در این کلمه دال معجم را همچنان حفظ کرده بوده است.<sup>۱۰</sup> به هر روی از آن‌جا که موارد رعایت دال معجم زیاد نبود، ما تمام موارد را عیناً منعکس کرده‌ایم.

۱۰. هم‌چنین به نکته‌ای که در حاشیه «گویند» (۲۹۴پ) و «درآموزند» (۳۰۱ر) گفته‌ایم توجه شود (و بسنجید با «سمیع گویند و بصیر گویند» در پایان ۲۹۸ر).



یک فریضه بگوید گناه کار شود، پس چون طلب علم فریضه است هر کی طلب نکند گناه کار شود و در دُو جهان زیان کار گردد، از بهر آنک درجه علما را خواهد بودن نه جهال را. مثال دیگر هر فریضه کی هست جز به علم نتوان شناختن اما علم را کی میانه کارهاست و ترازوی کفارتها، جز به دل و جان و عقل حاصل نتوان کردن. چون حاصل شود مرد در راه دین عاقل گردد هر چه کند بر بصیرت کند<sup>۱۲</sup> و هر چه گوید از حقیقت گوید، سخن وی درمان بود، معنیش راحت جان بود «از بهر پرهیز کردن. و الفاظ کفر را در آخر کتاب یاد کردم تا هر چه مؤمن مسلمان را بدان حاجت شد» جمله درین جواهر الفقه جمع بود و اگر حادثه [ای] افتد وی را، درین کتاب مطالعه<sup>۱۴</sup> کند و مقصود بیابد و ما را به دعاء خیر یاد دارد ان شالله و به التوفیق و العصمة.

### فصل

و چون مرد کلمه کفر بگوید باید کی<sup>۱۵</sup> زود توبه کند و ایمان تازه گرداند و زن را نکاح از سر گیرد و حج اسلام دیگر باره بکند. و الفاظ کفر آن است کی گوید خدای را زن است یا فرزند است یا شریک است یا نمی داند یا جاهل است یا ظالم است، یا گوید این چه خدایی است کی وی می کند، یا گوید من خدایی به از وی کنم، یا گوید در مانده است، یا گوید نمی بیند، یا گوید در آسمان است، یا گوید حاجت مند است، یا گوید پیر است یا جوان است، یا گوید صورت است، یا گوید امر دست چنانک مشبهه گفتند لعنهم الله، یا گوید دست و پای دارد و جسم\* است چنانک مشبهه گفتند لعنهم الله، یا گوید موی و ناخن و حایه\* گوید، این جمله کفر بود.

مسئله: کتابی از کتابهای خذاء را انکار کند، کافر گردد.

مسئله: یا از قرآن یک آیت را منکر شود، کافر گردد.

مسئله: اگر پیغامبری از پیغامبران خدای را منکر شود، کافر گردد.

مسئله: رسول را علیه السلام عیب کند کافر شود؛ و عیب آن

۱۴. اصل: مَطَّلَعَه معامله کند؛ معلوم نیست این خط زدن کار کاتب اصلی است یا کسی که بعدتر متن را با نسخه کهن مقابله می کرده است.

۱۵. این جا کلمه ای را تراشیده و محو کرده اند؛ از آن جا که جمله نقصی ندارد، به نظر می رسد کاتب اصلی چیزی را اشتباه نوشته و بعد به جای قلم گرفتن آن را تراشیده است.

نشانه گذاری های موجود در متن حاضر، اگر چه نادر یا غلط، عیناً در نسخه بوده است، جز در آیات قرآن که ما مطابق سنت صورت کامل و مشکول آن ها را نقل کرده ایم. به طور کلی ما جز جدا نوشتن «به»، «می»، «را» و «است» تغییری در رسم الخط نسخه نداده ایم. از همه این ها گذشته، مطابق معمول تصویر دست نویس را در دسترس گذاشته ایم و اگر کسی بخواهد درباره رسم الخط نسخه و علایم آن پژوهش کند می تواند به آن تصویر رجوع کند.<sup>۱۳</sup> درباره ضبط بعضی کلمات، و مهم تر از همه مسله، نیز در تعلیقات گاه تذکراتی داده ایم.

### بخش دوم: متن

یادآوری ها: ۱. عبارات داخل < > اصلاحات و افزوده هایی است که مسعود بن عثمان قیرشهری با استفاده از نسخه مورخ ۵۶۹ در حاشیه آورده است؛ ۲. عبارات داخل [] افزوده مصحح است؛ ۳. نشانه\* به این معنی است که در تعلیقات درباره آن کلمه یا عبارت بحث شده است؛ ۴. خط زیر کلمات یعنی ضبط اصلی نسخه همان است و افتادگی یا خطایی در تصحیح رخ نداده است.

### باب الفاظ کفر

بدانک یاد کردن این باب از مهمات است کی مردم زبان از بیهوده گفتن نگاه دارند و بدانند کی کدام سخن گفتنی است و کدام نیست و این الفاظ بر زبان مردمان بسیار می رود کی وی کافر می شود و زن طلاق می شود و حج کرده باطل شود و وی از نادانی نداند.

سوال: اگر گویند کسی کی نداند معذور باشد؟ جواب گوئیم به نادانی هیچ معذور نیست از بهر آنک تقصیر از وی رفته است کی علم حاصل نکرده است و حلال از حرام و نیک از بد و کفر از ایمان نشناخته است. و این جمله جز به علم حاصل نشود و علم جز به طلب کردن و آموختن میسر نشود. و رسول علیه السلام گفته است: طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة ولو بالصین. و هر کی ترک

۱۳. تصویر نسخه در این نشانی در دسترس است:

[https://drive.google.com/file/d/17\\_ebsLRJ3lvIKdsk3zqTTwhPPfv-y6LP/view?usp=share\\_link](https://drive.google.com/file/d/17_ebsLRJ3lvIKdsk3zqTTwhPPfv-y6LP/view?usp=share_link)

مسئله: گویند چرا حج نکنی؟ گوید به حج احمقان روند، کافر گردد.

مسئله: «گویند طاعت کن، وی گوید طاعت دیو مرا بس یا فساد کردن طاعت است، کافر گردد.»

مسئله: گوید بهشت و دوزخ تاوتاو\* باشد، کافر گردد.

مسئله: اگر «گویند ظلم نباید کردن، وی گوید از گور سرشکسته کی آمده است؟ کافر گردد.»

مسئله: اگر وعدی یا وعیدی از قرآن انکار کند، کافر شود.

مسئله: اگر خبری<sup>۲۰</sup> را از اخبار رسول علیه السلام کی مشهورست منکر گردد، کافر شود.

مسئله: مردی را بر کسی وامی باشد، گوید حق من بده و اگر نه قیامت از تو بستانم، وامدار گوید چندین دیگر به من ده تا روز قیامت به تو بازدهم، کافر شود.

مسئله: اگر وامدار را گوید حق خود از تو بستانم و اگر تو خدایی، کافر شود.

مسئله: اگر کسی گوید سوگند نشاید خوردن نه راست و نه دروغ، کافر شود.

مسئله: اگر سوگند می خورد به خدای، خصم گوید من سوگند به طلاق خواهم نه به خدای، این گوینده کافر شود.

مسئله: مردی را گویند چرا قرآن نخوانی؟ گوید من از قرآن سیر شدم، کافر شود.

[مسئله:] «اگر گویند چرا نماز نکنی؟ گوید از نماز سیر شدم، کافر گردد.»

مسئله: یکی گوید حکم خدای چنین است، وی گوید من حکم خدای چه دانم؟ کافر شود.

مسئله: مردی گوید کسی را کی با تو کاری کنم کی قضا و قدر برنتابد، کافر شود.

مسئله: اگر کسی را گویند چرا زکوة مال ندهی، گوید تا کی دهم؟ کافر شود.

مسئله: اگر از قرآن یک [آیت] را گوید این خطاست و یا هیچ معنی ندارد<sup>۲۱</sup> عیب کند، کافر شود.

مسئله: اگر مردی عامی گوید قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفُلْكِ وَ قُلْ أَعُوذُ

۲۰. اصل: خیزی؛ گویا ذهن کاتب میان «چیزی» و «خبری» خلط کرده است (نیز نک. ۳۰۰ ر.).

۲۱. مقابله کننده بعد از «ندارد»، که در پایان سطر است، افزوده: «کافر شود». ظاهراً دو نسخه این جا اختلاف مختصری در ضبط داشته اند.

باشد کی گوید محمد خون ریز است یا عظیم بی رحم بوده است<sup>۲۹۳</sup> یا این بیگاریست<sup>۱۶</sup> کی بر ما نهاده است، این جمله کفر بود.

مسئله: اگر دست رسول را علیه السلام دستک گوید، کافر گردد. مسئله: یا گوید سرک محمد، کافر شود.

مسئله: یا گوید بازوک محمد، کافر شود.

مسئله: یا گوید خمر حرام نیست، کافر گردد.

مسئله: اگر گوید کاشکی خمر حرام نبودی، نشاید گفتن اما کفر نبود.

مسئله: و اگر گوید زنا و لواطه و دزدی و ظلم و فساد حرام نیست، کافر گردد.

مسئله: اگر گوید کاشکی زنا و لواطه و فساد حلال بودی، کافر گردد.

مسئله: اگر گوید نماز چرا نکنی؟ وی گوید نماز چه باشد؟ کافر گردد.

مسئله: اگر گوید چرا نماز نکنی؟ گوید من بیگار<sup>۱۷</sup> نکم،\* کافر گردد.

مسئله: گوید چرا غسل نکنی؟ گوید گناه یک اندام کرد، دیگر اندامها را چه گناه؟ کافر گردد.

مسئله: قومی فساد می کنند ایشان را گویند وقت نماز در آمد برخیزید، ایشان گویند چه ابلهی کنی؟ بیا تو نیز موافقت کن تا<sup>۱۸</sup> علی رغم حسود را امروز خوش باشیم، کافر گردد.

مسئله: اگر ساقی مسقی را گوید<sup>۱۹</sup> در وقت خمر خوردن نوش، کافر گردد.

مسئله: مردی را گویند چرا روزه نداری؟ گوید گرسنه بودن کار ابلهان است، کافر گردد.

مسئله: گویند زکوة چرا ندهی؟ گوید جزیت ندهم، کافر گردد.

۱۶. اصل: شبیه «بیکنار است» بدون نقطه گذاری دقیق (بسنجید با پانوش بعدی و تعلیقات آن).

۱۷. اصل: بیکنار (بی نقطه)؛ به تعلیقات رجوع شود.

۱۸. «تا» را کاتب اصلی از قلم انداخته و بعداً بالای سطر افزوده اند. در همین جمله «چه» و «کنی» هم بالای خط نوشته شده (ایشان گویند چه ابلهی کنی) اما این افزوده ها گویا به قلم و خط کاتب اصلی است؛ بدون این اضافات هم جمله البته خالی از اشکال است.

۱۹. مقابله کننده «نوش» را این جا بالای سطر افزوده و بعد ناچار همین تعبیر را در دنباله جمله خط زده است. ظاهراً در نسخه او ترتیب اجزای جمله قدری متفاوت بوده است.

بِرَبِّ النَّاسِ از قرآن نیست، کافر شود.\*

مسله: ترسایی مسلمان شود، پس ماذر و پذیرش بمیزند، وی گوید کاشکی مُسلمان\* ۲۹۴/نشده بودمی تا میراث گرفتمی، کافر شود.

مسله: یکی گوید کافری بهتر از چنین مسلمانی، کافر شود. مسله: یکی گوید من به سبب جور فلان کس مرتد گردم یا جهود شوم یا ترسا، در حال کافر شود.

مسله: کافری پیش مسلمانی آید کی اسلام بر من عرض کن، <وی گوید ندانم تا فردا> کافر شود.

مسله: کافری در مجلس عالمی برخیزد گوید اسلام بر من عرضه کن، عالم گوید بنشین تا آخر مجلس در حال کافر شود.

مسله: مردی گوید خذاء تعالی ایمان از فلان کس بستاند، کافر شود؛ مسله: و اگر کسی گوید آمین، وی نیز کافر شود.

مسله: اگر گوید فلان کس را سگی خواهم و او را کافر توانم دیدن، کافر شود.

مسله: و اگر مسلمانی را گویند<sup>۲۲</sup> خون وی حلال است بی آنک از وی زنا دیده باشد، کافر شود؛ مسله: یا کسی را کشته به حق یا به باطل، گوینده کافر شود.

مسله: ۲۳ اگر پادشاهی کسی را مصادره کند کی مال وی بر من حلال است، کافر شود.

مسله: مردی گوید خدای تعالی حاکم است میان تو و من، و دیگری ۲۴ گوید خذاء حاکمی ترا نشاید\* کافر شود.

مسله: یکی مردی را گوید من از گل چون تو صد بکنم، کافر شود.

مسله: مرد\* گوید خدای مشبهی نیافریده است، کافر شود.

مسله: مردی گوید کافر و حرام و ظالم نیافریده است، کافر شود.

مسله: مردی گوید خذاء با من چه تواند کردن ۲۹۴/بجز آنک مرا به دوزخ برد؟ کافر شود.

مسله: اگر یکی گوید گناه صغیره بزه نیست، کافر شود.

مسله: مردی گوید کی ابوبکر از صحابه نیست، کافر شود.

مسله: مردی گوید عایشه زنا کرد، کافر شود.

مسله: اگر یکی را با کسی خصومتی باشد گوید اگر تو پیغامبر می بودی<sup>۲۵</sup> من به تو ایمان نیاوردمی، کافر شود.

مسله: اگر گوید این پنج نماز و روزه رمضان و زکوة که از چهل دینار دیناری بده اگر بیشتر فرمودی من نکرده می، کافر شود.

مسله: مردی در مجلس عالمی نشست بود، یکی وی را گوید کجا بودی؟ گوید به مجلس علم فلان کس بودم، آن مرد از وی سوال کند کی چه گفت؟ این مرد گوید ازین ترهاتی چند، در حال کافر شود.

مسله: مردی از کسی غایب سخنی گوید، وی گوید تو غیب دانی؟ <گوید بلی> کافر شود.

مسله: اگر گوید فلان کس قبله <باشد> یا کعبه من <خود> روی سوی وی نکنم، کافر شود.

مسله: مردی با زن خصومت می کند، مرد یا زن گوید هر زمان از دست تو کافر شوم، کافر شود.

مسله: مردی گوید الم نشرح بر پیشانی کرده، کافر شود.

مسله: مردی گوید ای کوتاه تر از انا اعطیناک کافر شود.

مسله: اگر بر سر <فسق و> خمر خوردن طنبور و چنگ زند و بیتی گوید چنانک آیت قرآن بدان<sup>۲۶</sup> بگوید، کافر شود.

مسله: اگر گوید قرآن و شعر هر دو یکی است، کافر شود.

مسله: مرد<sup>۲۷</sup> را گویند بیا تا به مجلس علم شویم، گوید مرا چه کارست به علم؟ یا گوید در آن چه خیر<sup>۲۹۵/ر</sup> و چه شر است؟ کافر شود.

مسله: گوید چرا به مجلس علم نروی؟ گوید کی تواند کردن آنچه عالمان گویند؟ کافر شود.

مسله: گویند پیش فلان عالم چرا نشوی؟ وی گوید اگر علم

۲۵. «می بودی» با قلم متفاوت و داخل سطر نوشته شده، بی آنکه اثری از دست کاری در نسخه پیدا باشد.

۲۶. این کلمه در اصل چیزی دیگر بوده (شاید «دران»)، کسی دیگر، که باید همان مسعود بن عثمان باشد، دستی در آن برده و تبدیلیش کرده به «بدان».

۲۷. مقابله کننده زیر سطر «ی» افزوده است، یعنی: مردی (نک. تعلیقات ۲۹۴ پ).

۲۲. اصل همین است؛ شاید در نسخه مادر «گوید» بوده و کاتب اشتباه خوانده است. بسنجید با «درآموزند» (۱۰۳۰ ر).

۲۳. از «یا باطل...» تا این جا خط تغییر مختصری کرده و شبیه است به خط مقابله کننده، ولی آثاری از دست کاری در نسخه دیده نمی شود. در سطر پیش هم «زنادیده» گویا با قلمی دیگر افزوده شده، ولی باز اثری از تراشیدگی وجود ندارد (مثل این که این بخش ها سفید مانده بوده باشد و بعداً کاتب دوم پرش کرده باشد).

۲۴. اصل: من و دیگری دیگری گوید (ظاهراً تکرار «دیگری» نتیجه لغزش کاتب است).



[مسئله: مردی ظلم کند یکی گوید<sup>۳۳</sup> ای خداوند این ظلم میسند، کافر گردد؛ از بهر آنک خذاء هیچ ظلم نپسندد.  
مسئله: اگر گوید مرا نماز کردن ترسایان خوش آید، کافر شود.  
مسئله: مردی گوید فرداء قیامت مرا در انبوهی کی یابد؟ کافر شود.

مسئله: مردی گوید در جهان هیچ چیز خوشتر از می خوردن نیست، کافر شود.

مسئله: مردی گوید که کی می گوید کی ربوا حرام است؟ کافر شود.

مسئله: اگر مردی گوید کی رسول علیه السلام خرما و شیر\* دوست داشتی، دیگری «چون این سخن بشنود» گوید «باری» من دوست نمی دارم، کافر شود.

مسئله: مردی گوید کی دیدار فلانی چون دیدار ملک الموت است، اگر ازین سخن دیدار ملک الموت خواهد کافر گردد و اگر ازین سخن دشمنی مرگ خواهد، کفر نباشد «الا خطا بود».

مسئله: مردی گوید کی من فریشته را<sup>۳۴</sup> دشمن دارم کافر شود.  
[مسئله:] «مردی با یکی خصومت می کند، پس گوید که نزدیک است که از دست تو کافر شوم، کافر شود».

مسئله: مردی<sup>۳۵</sup> گوید فلان کس چون عبوس قمطیر نشسته است یا گوید و السماء و الطارق و البيت الفارق، کافر شود.  
مسئله: مردی مسلمانی را گوید که بگو لا اله الا الله، گوید نمی گویم، کافر شود؛ یا خاموش شود «و هیچ نگوید»، کافر گردد.

مسئله: مردی گوید زر باید که باشد خواه از حلال خواه از حرام، این گوینده به کفر نزدیک است از آنکه به مسلمانی.  
مسئله: یکی گوید ایمان چیست؟ گوید نمی دانم، کافر گردد.  
مسئله: گوید امروز زیارت عالمان نباید شند<sup>۳۱</sup> و آنچه ایشان کنند نباید کرد، کافر شود.  
مسئله: مردی گوید اگر خدای گوید در بهشت شو، از دشمنی فلان کس در بهشت نشوم، کافر گردد».

۳۳. بخشی از این عبارت در حاشیه و چهار کلمه آخر درون سطر، که یا سفید بوده یا تراشیده و سفید کرده اند، نوشته شده است.

۳۴. اصل: فریشته را ترا؛ بعداً روی «ترا» خط مختصری کشیده اند.

۳۵. اصل عبارت همین بوده، اما مقابله کننده چیزی به صدر عبارت افزوده و ناچار در ادامه «مردی» را خط زده و نوشته است «چنانک»: اگر کسی بقران مثل زند چنانک...؛ معلوم است که دو نسخه این جا اختلاف مختصری داشته اند.

حق بودی وی بران کار کردی، کافر شود.

مسئله: گوید محمد درویشک بود به طنز، کافر شود.

مسئله: اگر گوید کاشکی<sup>۲۸</sup> مُسلمان کشتن حلال بودی، کافر شود.

مسئله: اگر بانگ نماز شنود «یا» بانگ مقری گوید بانگ طوفان است، کافر شود.

مسئله: مردی را بانگ کنند «که»<sup>۲۹</sup> ای گبر ای جهود ای ترسا، گوید لبیک یا جواب بازدهد، کافر شود.

مسئله: اگر گوید در آسمان خدا را دارم و در زمین ترا، کافر شود؛ و بعضی گفته اند کی کافر نشود.

مسئله: مردی با مردی خصومت می کرد کی نام آن کس محمد بود و پس وی را گوید ای حرام زاده و هر کی هم نام توست، اگر دران ساعت رسول را علیه السلام یاد داشت وان کلمه گفت کافر شود.

مسئله: و اگر زنان رسول را علیه السلام بد گوید ملعون باشد، و حدیث عایشه رضی الله عنها و صلوات الله علی بعلها<sup>۳۰</sup> و لعنة الله علی مبغضیها یاد کردیم کی بد گفتن وی کفر است.

مسئله: اگر مردی گوید جهودی بهتر از ترسایی یا ترسایی بهتر از جهودی، کافر شود.

مسئله: اگر گوید در پوستین خدا افتاده است، کافر شود.

مسئله: مردی را گویند چرا گرد حلال نگردی؟ وی گوید هر دو یکی است، کافر شود.

مسئله: اگر بر سر<sup>۲۹۵</sup> خمر خوردن بسم الله یا نامی دیگر یاد کند، کافر شود.

مسئله: مردی گوید خصم خود را برخیز تا به شرع رویم، گوید مرا به شرع چه کار است؟ کافر شود.

مسئله: مردی گوید هر چه عالمان گویند نباید شنید<sup>۳۱</sup> و آنچه ایشان کنند نباید کرد، کافر شود.

مسئله: مردی گوید من فرشته را دشمن دارم کافر شود.<sup>۳۲</sup>

۲۸. زیر «ش» علامتی شبیه کسره ولی برعکس گذاشته شده است؛ پیش تر یک جا صریحاً «کاشکی» آمده بود (نک. ۲۹۳ پ).

۲۹. این «که» در اصل بعد از «ای» افزوده شده است.

۳۰. مقابله کننده زیر «بعلها» نوشته است: شوهر.

۳۱. علامت روی شین دقیق نیست و ممکن است از نشانه های تزئینی باشد.

۳۲. این عبارت را نسخه اصلی مقداری بعدتر آورده است. ظاهراً دو نسخه این جا اختلافی جزئی در ترتیب جملات داشته اند.

مسئله: موذنی بانگ نماز می‌گوید<sup>۲۹۶</sup> / مردی گوید دروغ می‌گویی، کافر شود.

مسئله: مردی گوید می‌خواهم که به دست تو توبه کنم، وی گوید من عالم نیستم برو پیش عالم شو، این گوینده کافر گردد از بهر تأخیر توبه را.

مسئله: یکی را گویند از خذاء بترس، وی گوید نمی‌ترسم، کافر شود.

مسئله: اگر مردی زن خود را گوید ترا از خذاء دوستر می‌دارم، کافر شود.

مسئله: منجم گوید امروز قرآن است به مسجد آدینه نباید رفتن، کافر شود.

مسئله: اگر کلاغی بانگ کند، یکی گوید فال باشد، کافر شود.

مسئله: اگر مردی عالمی را دشمن دارد بی‌سببی کی موجب دشمنی باشد، کافر گردد.

﴿تمت﴾

اصل نسخه اینجا تمام شده است و ازین فصل تا آخر نسخه دیگر بوده. مقابله یافت با نسخه که در سنه ۵۶۹ تحریر یافته بقدر وسع و طاقت فی جمادی الاولی سنه ۷۳۳ بتبریز. حرره العبد شیخ مسعود بن عثمان من الروم القیرشهری

### فصل

روایت می‌کنند علماء امت به اسنادی درست از ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و دیگر روایت می‌کنند از ابوموسی الاشعری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم کی گفت: ای یاران من، شرک یَمِیَانِ شما پوشیده‌تر است و رونده‌تر است از مورچه سیاه به شب تاریک بر سنگ سیاه. گفتند یا رسول الله [—] \*<sup>۳۶</sup> بچه باشد؟ رسول علیه السّلم گفت هران مومنی کی به اوّل روز این دعا بار ی بخواند \* ایمن شود از شرک صغیر و کبیر: اللّهُمَّ انّی أَعُوذُ بِكَ انْ اَشْرَكَ بِكَ شَيْئًا وَاَنَا اَعْلَمُ وَاَسْتَغْفِرُكَ بِمَا لَا اَعْلَمُ.

و شرک بر سه نوع است: یکی به ترک اعتقاد است و آن کفر است، و دیگر به ترک توکل است کی گوید فلان را

۳۶. این جا چند کلمه خوانده نمی‌شود؛ به تعلیقات و تصویر شماره ۵ رجوع شود.

چنین خیر و چنین نیکویی کرد، یعنی مخلوق را سبب بود<sup>۳۷</sup> یاد کند و منت خالق را یاد نکند، و دیگر به عمل است. ولیکن مؤمن دور بود از شرک اعتقاد ولیکن مبتلا [بود] به شرک توکل، و آن کفر نبود که دین را نبرد یا عمل را حبطه کند\* و اما<sup>۲۹۶</sup> / شرک کفر ایمان را زایل گرداند و طاعت را حبطه و نکاح حلال را تباه کند. و او را سه روی است؛ یکی آنک کلمه کفر بر زفان براند به اعتقاد دل، و دیگر به اعتقاد نبود لیکن به هزل و فسوس گوید مرتد شود، و سیم کفری کی به دل اندیشد و بر<sup>۳۸</sup> اندیشد و بدان ثبات نماید، کافر گردد. و به دار اسلام کم کسی بود کی به قصد کلمه کفر بر زفان راند، ولیکن بسیار مؤمن کافر شود به استخفاف کی بر شریعت کند و بر زفان وی چیزی رود چنانک بر زفان ثعلبه رفت در باب زکوة داذن کی گفت این باری سرگزیت<sup>۳۹</sup> بود نه زکوة، بذین سبب بی‌دین شد. وحی آمد به سبب وی، قوله تعالی وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ (توبه: ۷۵). و رسول صلی الله علیه و سلم وی را از جمله مومنان بنداشت.\* پس درست شد کی مومن کافر شود بر استخفاف کی بر شریعت کند.

و در خبر است کی فرمود علیه السّلام بر امت من زمانه‌ای آید کی بعضی مومنان بامداد برخیزند مومن و شبانگاه کافر خسبند، بعضی شبانگاه مومن در خانه درآیند و بامداد کافر بدر رود، مگر مردمانی که زندگانی ایشان بیشتر با عالم و اهل علم بود. و بعضی از علماء دین الفاظی کی بر زفان جهال می‌رود جمع کرده‌اند و یادگار مانده تا چون مؤمنان برخوانند یا بشنوند دانند کی به کدام کلمه مومن کافر شود یا مرتد شود. تا به روزگار امام حاکم عالم عبدالرحمن\* این الفاظ<sup>۴۰</sup> را جمع کردیم و بر وی عرضه کردیم و بر ایمة آن عصر<sup>۲۹۷</sup> / اتفاق کردند تا بر روی روزگار یاد<sup>۴۱</sup> بماند و مومنان حذر کنند از ناگفتنی و ناکردنی.

مسئله: اگر مردی جاهل مر کسی را بگوید کی دیدار تو بر من

۳۷. ضبط مشکوک است. در اصل کلمه بی‌نقطه است و ظاهراً دستی هم در آن برده و اصلاحش کرده‌اند. [ظاهراً «که» پس از «را» حذف شده‌است که در متون دیگر نیز شواهدی دارد. ویراستار]

۳۸. آثار دست‌کاری در «و بر» پیداست. خط هم گویا خط کاتب اصلی نیست.

۳۹. بالای سطر با قلمی جدید نوشته‌اند: جزیه.

۴۰. اصل: این الفاظ آن لفظها (روی «آن لفظها» خط کشیده‌اند).

۴۱. یاد[گار]؟

و مذهب بی‌راهان است؛ آن\* کسانی که گویند خالق نیست و قیامت نیست و هر کی بمیرد جان وی به خایه مرغ درآید و مرغ شود، اگر نیک‌کردار باشد به آسانی بزید و به آسانی روزی رسد و اگر بدکردار باشد در شکم خر درآید تا\* به رنج و زحمت روزی خورد<sup>۴۸</sup>. و این مذهب کافران است، و این قوم از همه بدتراند.

مسئله: اگر کسی گوید فلانی هیچ بیمار نمی‌شود مگر فراموش کرده خداست، به قولی کفر بود؛ زیرا فراموشی به خذاء عزوجل اضافه کردن روا نبود کی لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ\* (بقره: ۲۵۵).

مسئله: اگر بیماری بهتر شود<sup>۴۹</sup> کسی گوید فلان خر را\* باز فرستادند، این کفر بود زیرا<sup>۵۰</sup> کی طنز می‌کند. مسئله: اگر کسی گوید خذاء تعالی بر آسمان آگاه است، این لفظ کفر بود کی خذاء تعالی را مکان بدید می‌کند و خداوند را مکان نیست و به مکان حاجت نیست.

مسئله: اگر کسی گوید بر آسمان خذاء دارم و بر زمین فلانی، این لفظ کفر بود و کافر شود کی حق تعالی را شریک گفته باشد.

مسئله: اگر کسی گوید دست خذاء تعالی دراز است، این لفظ کفر بود. اما عبدالرحمن گفت کفر نبود، لیکن چنان بود کی سمیع گویند و بصیر گویند.

مسئله: اگر کسی بر کسی ستم کند و مظلوم گوید یارب مپسند<sup>۵۱</sup>، این گوینده کافر شود، کی ستم را پسندیده خذاء تعالی دانست، هر چند به قضا و مشیت وی است. اما حکیم عبدالرحمن<sup>۵۲</sup> گفت نزد من این کفر نبود.

مسئله: و اگر گوید کی خذاء تعالی بر تو ستم کند چنانک تو بر من می‌کنی، یا چنانک تو کردی، این کفر بود؛ زیرا کی خذاء تعالی بر کسی ستم نکند. اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (نساء: ۴۰).

مسئله: اگر کسی گوید خذاء تعالی اگر داژ دهد روز قیامت من از تو داژ بستانم، این لفظ کفر بود؛ زیرا کی به شک است

چون دینار ملک الموت است، قول بسیار<sup>۴۲</sup> از علما این کفر است و احکام کفر ثابت شود و زن حرام شود و طاعتها حبطه گردد و معاصی زیاده گردد و ایمان تازه باید کردن؛ زیرا کی این سخن خبر می‌دهد از دشمن داشتن ملک الموت و دشمن دارنده وی کافر بود؛ قوله تعالی: مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَائيلَ فَإِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (بقره: ۹۸). و به قول حاکم عبدالرحمن آن است کی این سخن خطا بود لیکن کفر نبود، زیرا کی مراد گوینده دشمن داشتن ملک الموت نبود اما دشمن داشتن این کس. و حاصل آن است کی اگر دشمن داشتن ملک الموت خواهد کافر شود، و اگر دشمن داشتن این مرد خواهد کافر نشود.

مسئله: اگر گوید فلان به چشم من چنان است کی جهود به چشم خداوند تعالی، کافر شود باتفاق، کی خداوند را تشبیه کرده بود<sup>۴۳</sup>، و این مذهب مشبهیان است لعنهم الله. و خداوند حی بی<sup>۴۴</sup> چون و بی چگونه است.

مسئله: اگر گوید فلان را مصیبت رسد<sup>۴۵</sup>، کفر بود، زیرا کی ناپسندیدن قضا بود. و این اتفاق ائمه بلخ است، لیکن نزد<sup>۴۶</sup> حاکم عبدالرحمن و بوعلی\* این کفر نبود\*، هر چه برسد از مکروهات [به] بنده همه مصیبت بود؛ قوله تعالی مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ (الحديد: ۲۲)، فتوی برین قول است.

مسئله: اگر کسی گوید کی هر چه از جان وی<sup>۴۷</sup> بکاست بر جان تو برکت کند، این لفظ خطا بود. این مذهب جهیمیان<sup>۴۷</sup> است. و مذهب سنیان آن است کی زندگانی هیچ کس نکاهد و نه فزاید و هر کسی به اجل خویش میرد. فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (اعراف: ۳۴).

مسئله: اگر کسی گوید فلان جان به خواجه داد، این کفر است

۴۲. بعد تبدیل کرده‌اند به «بسیاری» (نک. تعلیقات ۲۹۴ پ).

۴۳. «بود» را روی سطر افزوده‌اند (به‌قرینه خط و نوع قلم گویا افزوده کتاب اصلی نیست).

۴۴. «بی» را بعداً بالای سطر و شبیه «می» نوشته‌اند. شاید در اصل «خداوند بی چون و بی چگونه» بوده و کاتب «بی» نخست را «حی» خوانده‌است.

۴۵. در الفاظ کفرهای دیگر «رسید» آمده و گویا همان درست است. بسنجید با این عبارت در ضمیمه همین متن (۲۹۹ پ): «اگر گوید فلان را قضا بد برسید...».

۴۶. «نزد» را کسی، که احتمالاً غیر از کاتب اصلی است، زیر سطر افزوده‌است.

۴۷. در اصل همین است، به‌جای صورت مشهورتر «جهیمیان».

۴۸. اصل: خرد.

۴۹. اصل: شو.

۵۰. اصل: زنرا.

۵۱. در اصل شبیه «مپسند».

۵۲. در اصل چنین است: به‌جای «حاکم عبدالرحمن» که در جاهای دیگر متن دیده می‌شود.



به داد دادن خداوند تعالی، وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (انبیاء: ۴۷).

مسئله: اگر کسی گوید خدای تعالی فرونگریست<sup>۵۳</sup>، این لفظ کفر نبود اما مخاطره بود، نباید گفتن. کراهیت بود دستها سوی آسمان کردن در وقت دیدن ماه نو.

مسئله: اگر کسی گوید کسی را کی درم نیست به چه زید و دین وی درست نیست، این سخن خطا باشد نشاید گفتن، کی رسول صلی الله علیه و سلم درویشی را اختیار کرد؛ و نشاید گفتن کی درویشی بدبختی است کی سخن ناگرویدگان است و مخاطره بود.

مسئله: اگر کسی گوید لاجول به جای نان سود نمی دارد و در کاسه ثرید نتوان کرد<sup>۵۴</sup> این سخن کفر است.

مسئله: اگر کسی گوید هر کی علم می آموزد حيله و دستان می آموزد، گوینده کافر شود؛ ازان معنی کی بر شریعت استخفاف کرده باشد، و هر کی این چنین کند بر شریعت <استخفاف><sup>۵۵</sup> کرده باشد، کافر شود.

مسئله: اگر کسی گوید امید من به خدای است و دیگر به تو، این مخاطره باشد.

مسئله: اگر کسی گوید<sup>۲۹۸</sup> کی ما را باید کی زندگانی و عیش نیکو باشد، از پس مرگ هرچه خواهی گو باش، این سخن دهریان است لعنهم الله، ازین سخن دور باید بودن.

مسئله: اگر کسی موی لب می گیرد کسی گوید به چه کار می آید سبلت گرفتن؟ این کس طعنه می زند بر سنت رسول علیه السلام، کفر بود. هر کی به کار رسول علیه السلام و سنت او طعنه می زند کافر شود؛ زیرا کی استخفاف می کند بر سخن رسول علیه السلام. و کافران آن روزگار بر فعل رسول علیه السلام و سخن او طعنه می زدند. و عبدالله مبارک رحمه الله گفته است\* کی اگر اهل شهر<sup>۵۶</sup> مسواک را کی سنت است به جء بگذارند کافر شوند، و بر جملگی

۵۳. «خدای تعالی فرونگریست» را به خطی که اندکی با خط اصلی تفاوت دارد، در همان سطر اصلی، نوشته اند.

۵۴. در اصل: «نتوان کرد اگر»، بعداً «اگر» را قلم گرفته اند. ضمناً این عبارت به خطی دیگر، اما داخل سطر اصلی، نوشته شده است.

۵۵. استخفاف را کسی دیگر، ظاهراً همان مقابله کننده، در حاشیه افزوده است «بر شریعت <استخفاف> کرده باشد» گویا تکرار سهوی عبارتی از سطر قبل است.

۵۶. «ی» را زیر سطر افزوده و بدل کرده اند به «شهری» (نک. تعلیقات ۲۹۴ پ).

اهل شهر اسلام فریضه شود کی با ایشان حرب کنند، چنانک با کافران، تا این سنت را بپذیرند. خواجه حسن بصری رحمه الله علیه گفته است کی از آدم تا مصطفی صلوات الله علیهم جمله پیغمبران مرسل<sup>۵۷</sup> و غیره مسواک به کار داشته اند.

مسئله: و اگر موذن بانگ نماز کند یکی گوید بانگ پاسبان آمد، یا این پاسبان است، این لفظ کفر بود؛ زیرا کی بانگ نماز از سنتهای ظاهر است و شعار اسلام است به استخفاف کردن کافر شود بی شک. وَمَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر: ۷)، قوله: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (نجم: ۳)، تا بدانی کی آنچه سنتهای رسول است همه به اشارات وحی است. ازینجا گفته اند کی هرآن طلب کننده علمی کی وی سنتهای پیغمبر بماند و نماز بجماعت بماند از بهر<sup>۲۹۹</sup> درس علم، از برکت علم محروم شود. خواجه امام ابوبکر حامد\* رحمه الله علیه یک شب به در مسجد [...] قاضی بخارا و جماعت نماز می کردند و چند فقیه بر درنشته و فقها<sup>۵۹</sup> می نوشتند. او فرمود هر فقیهی کی نماز بجماعت بماند او عالم نشود، و اگر شود علم وی خلق را منفعت نکند.

مسئله: اگر کسی گوید نیکی از خدای است و بدی از من این مذهب قدریان است. و رسول علیه السلام فرموده است القدرية مجوس هذه الامة<sup>۶۰</sup>. و قول موغان این است کی گویند هرچه نیک است از ایزد است و هرچه بد است از من است.

مسئله: اگر کسی خدای را به صفت زیر یا زبر گوید این سخن تشبیه بود و کفر بود. و مذهب مجسمه این است کی ایشان خدای را فرود آمدن و برآمدن گویند؛ و قدری و معتزلی خداوند را جلّ جلاله فی کل مکان گویند؛ و سنتی و جماعتی نه در مکان گویند و نه در زمان. اتفاق است کی خدای تعالی بود پیش از خلق، بی مکان و زمان. مکان و زمان آفرید. او را به مکان و زمان حاجت نیست.

۵۷. «مرسل» را با قلمی جدید داخل سطر اصلی نوشته اند.

۵۸. اصل: «بدر مسجد» (گویا کاتب ابتدا «بدر» خوانده است). جمله ناقص است و فعلش از قلم افتاده است، مثلاً «بدر مسجد [می گذشت]» یا «بدر مسجد قاضی بخارا [می گذشت]» و جماعت نماز می کردند» (قرائت دوم نامحتمل تر است).

۵۹. گویا فقه درست باشد و از این رو کسی کوشیده است «ا» را حذف کند.

۶۰. اصل: الایمة.

مسئله: نماز کند و کار بر خود دراز کند\*، بر گوینده زن حرام شود.  
مسئله: اگر یکی<sup>۶۴</sup> گوید نماز کن، گوید مردمان از بهر من می‌گزارند یا گوید سر نماز هنوز نشسته‌ام\*، گوینده کافر گردد.

مسئله: اگر گویند نماز کن، گوید صبر کن تا ماه رمضان آید، این لفظ کفر بود. یکی را گویند نماز کن تا حلاوت نماز بیایی، گوید نماز مکن تا حلاوت بی‌نمازی بیایی، به اتفاق کافر شود. و اگر گوید کی نماز کن، او گوید خردمند به کاری در نیاید کی به سر نتواند بردن، کافر شود.

مسئله: اگر کسی دف زند یا بازی کند و آیت قرآن خواند، کافر شود.

مسئله: اگر کسی گوید برو با خدای جنگ کن، کافر شود.

مسئله: اگر کسی گوید چندین نماز کردم چه دیدم و چه بر سر آوردم؟ کافر شود.

مسئله: اگر کسی گوید این روزگار مسلمانی ورزیدن نیست کی کار کافران بهتر است، گوینده کافر گردد.

مسئله: یکی را گویند چرا نماز نمی‌کنی؟ گوید این نماز چیزی نیست، گوینده کافر گردد.

[مسئله:] «مردی قرآن می‌خواند دیگری گوید الم را زبون یافتی کافر گردد.»\*

مسئله: اگر کسی گوید قل هو الله را پوست باز کردی<sup>۶۵</sup>، این گوینده کافر شود.

مسئله: اگر یکی را گوید الهیکم سر بینی پاک کن، «کافر شود».

مسئله: اگر کسی گوید از خداوند تعالی بیزارم اگر فلان کار بکنم، اگر بکند کافر شود.

مسئله: اگر گوید از قرآن بیزارم اگر فلان کار بکنم، اگر بکند کافر شود.

مسئله: اگر گوید از پیغمبران<sup>۳۰۰</sup> یا از فریشتگان بیزارم یا موغم یا جهودم اگر فلان کار بکنم، اگر بکند کافر شود. و اما حسن زیاد\* از ابوحنیفه رحمهما الله روایت می‌کند کی بذین لفظ کافر نشود، لیکن سوگند غموس باشد.

۶۴. بالای سطر، به قلم و خطی که از کاتب اصلی نیست، «را» افزوده‌اند. این افزوده شاید از مسعود بن عثمان باشد، اما متن بدون آن درست است.

۶۵. اصل «کردن» بوده و بعداً اصلاح کرده‌اند.

مسئله: اگر گوید فلان را قضاء بد برسید<sup>۶۱</sup>، این سخن خطا بود؛ زیرا کی قضا بد نبود، ولیکن بدبختی قضا بود و قضا کفر نبود لیکن کفر به قضا بود.

مسئله: \*خواجه امام شمس الایمه الحلوانی\* گفت این سخن به نزد بعضی علما خطا نبود و به نزد فقیه ابونصر\* و حاکم\*، و بعضی از ایمه گفتند کی این لفظ نیکو است؛ <sup>۲۹۹</sup>پ/معنی چنان بود کی گویی تو مر<sup>۶۲</sup> خدای را تعالی طاعت بیار تا خدای تعالی ترا ثواب دهد و جزا به تو برساند. قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَصُورُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (محمد: ۷). در خبر است: الناس فی مساجدهم و الله تعالی فی حوایجهم.

مسئله: اگر درست خبری\* روایت کند، شنونده رد کند آن خیر را یا گوید چکار آید این سخنان؟ یا گوید امروز درم می‌باید، یا گوید امروز حرمت درم بیشتر است کی حرمت علم، این همه لفظها کفر است و گوینده مرتد شود و زن حرام شود و طاعت برود<sup>۶۳</sup> اما ایمان باید آوردن. و اگر قومی مر یکی را بر بازی بر تخت نشانند و از وی سؤال کنند کی بغیر[؟]\* او جواب دهد به فسوس، و سخنانی گوید کی قوم را خنده آید و بازی کنند، جمله مرتد و کافر گردند؛ زیرا کی بر علم شریعت استخفاف می‌کنند. این بازی دهریان است، لعنهم الله.

مسئله: و اگر کسی گوید کی خدای تعالی باشد و هیچ چیز نباشد، این لفظ کفر بود؛ زیرا کی به این سخن فناء بهشت و دوزخ می‌شود و این فانی نیست کی بهشت و بهشتیان و دوزخ و دوزخیان و این گفتار خلاف قرآن است، قوله: وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (زمر: ۵۱) و دیگر خَالِدِينَ فِيهَا و بذین معنی مرتد شود.

«مسئله:» و اگر کسی گوید خدای تعالی مرا به بهشت برد بی تو نرم، یا بی تو در بهشت نباشم، این الفاظ کفر بود؛ زیرا کی این کس رد می‌کند امر خدای را عزوجل.

مسئله: اگر مردی را گویند نماز کن، گوید قلتبان است<sup>۳۰۰</sup> کی

۶۱. روی حرف ب علامتی گذاشته که ممکن است فتحه یا ضمه خوانده شود: بُرسید/ برسید.

۶۲. «تو» را بالای خط نوشته و «مر» را به‌سختی میان کلمات جای داده‌اند.

۶۳. در اصل: بُرود. بعید نیست کاتب ابتدا «بر او» خوانده و به این سبب نشانه ضمه را روی «ر» قرار داده‌باشد.

مسئله: بزرگان چون قاضی امام ابوعلی و حاکم امام عبدالرحمن و شمس‌الدین حلوانی<sup>۶۶</sup>، رحمهما الله، وصیت کردند به دانستن این مسئله کی مردی گوید کافر یا از خدا بیزارم اگر فلان کار بکنم و بکند، کفارت لازم شود و خوف کفر بود.

مسئله: اگر مسلمانی را پرسند کی صفت<sup>۶۷</sup> مسلمانی چیست؟ گوید نمی‌دانم، آن کس مسلمان نبود به نزد عامه علماء، و نمازش نبود و روزه نبود و طاعت نبود و نکاح نبود و زن حلال نبود. مسئله: و هر صحبتی کی با زن کرده بود زنا بود و فرزند حرام‌زاده بود.

علما فرمودند کی فرزندان و اهل بیت را درآموزند<sup>۶۸</sup>. محمد بن الحسن\* رحمه الله در کتاب جامع الکبیر اول ترسا و جهود نهاده است کی اگر ایشان را پرسند کی صفت ترسایی یا جهودی چیست؟ گوید نمی‌دانم، پس او ترسا یا جهود نباشد و حکم ایشان حکم مرتدان بود. و در آخر گفته است کی کذلک المسلم، یعنی مسلمان نیز چنین بود.

مسئله: و خواجه امام ابوالواحد\* در هر مجلسی این مسئله را گفتی و فرمودی کی یاد‌گیریت و فرزندان را درآموزیت\* و صفت ایمان آن است کی در حدیث آمده است کی جبریل از رسول علیه السّلم پرسید کی ما الایمان؟ قال أن تومن بالله و ملایکته و کتبه<sup>۶۹</sup> و رسله و الیوم الآخر و البعث بعد الموت و القدر خیره و شره من الله تعالی.

مسئله: اگر یکی را پرسند تو غیب دانی؟ گوید آری، کافر شود.

مسئله: اگر یکی بمیرد و دیگری بگوید فلانی خدا را<sup>۶۹</sup> در بایست بود، این سخن گوینده کافر شود، زیرا کی خداوند تعالی را به کس حاجت نیست و هیچ در بایست نیست.

مسئله: اگر کسی گوید شخصی را بیا تا به شریعت رویم گوید پیاده روم\*، یعنی به طنز، گوینده کافر شود.

مسئله: و اگر کسی گوید روز نوروز روز شادی و بزرگ‌داشت

۶۶. در اصل به خطی ریزتر و شبیه «طوائی/طرائی» (بی‌نقطه). گویا همان «حلوانی» است.

۶۷. اصل: وصف. شاید در اصل «وصف» بوده و کاتب اشتباه کرده است.

۶۸. احتمالاً در اصل «آموزید» بوده (بدون نقطه‌های زیر ی) و کاتب «آموزند» خوانده است؛ بسنجید با «یاد‌گیریت و درآموزیت» در مسئله بعد.

۶۹. «را» را بالای سطر افزوده است.

است، گوینده کافر شود، ایمان تازه باید کرد، و زن حرام شود، نکاح باید کرد. کی این فعلها سیرت مغان است و رسم ایشان است، آن کس فعل ایشان را زنده می‌دارد و او بر طریق ایشان می‌رود.

مسئله: اگر کسی کلاه موعی بر سر نهد، بی‌شک کافر شود و زن حرام شود، ایمان تازه باید کرد.

مسئله: اگر کسی گوید تا سر فلانی سبز بود یا پای او در رکاب بود مرا چیزی کم نیاید، «کافر شود».

مسئله: اگر کسی گوید امسال فلان چیز گران خواهد بود یا فلان چیز ارزان خواهد بود، کافر شود.

مسئله: اگر کسی گوید جغد بانگ کرد، دیگری گوید کسی بمیرد، گوینده کافر شود.

مسئله: اگر کسی گوید یا رحمن کمتر از نان، گوینده کافر شود.

این الفاظها به کفر می‌کشد و خطرناک بود. باید کی مسلمانان خویشتن را نگاه دارند ازین الفاظ تا مفلس و بی‌فایده از دنیا به در نروند. ان شاء الله تعالی.

حرره باباخواجه العارفی فی منتصف رمضان المبارک  
لسنه احدى و ثلثین و سبعمائہ  
حامدا لله و مصلیا و مسلما و مستغفر له ۳۰۱/پ/۷۰

### تکمله

در صفحه بعد با خطی متفاوت ولی کهن، که غیر از خط کاتب اصلی و ظاهراً غیر از خط مقابل‌کننده است، نوشته‌اند:

روایت کرده‌اند از ابن عباس رضی الله عنه که او از رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود: در کلمات اذان [هشت] جای کفر درمی‌آید اگر نگاه ندارند. اول اگر اکبار گوید کفرست؛ دوم اگر اشهد گوید کفرست؛ سیم اگر محمد به مد گوید کفرست؛ چهارم اگر بجای حیّ هی گوید کفرست؛ پنجم اگر حیا بالف گوید کفرست؛ ششم اگر حیّ بی‌تشدید بگوید کفرست؛ هفتم اگر اکبر به کسر گوید کفرست؛ هشتم اگر لا اله الا الله بی‌تشدید گوید کفرست.

۷۰. قیرشهری در حاشیه نوشته است: قویل و صحیح بقدر الوسع و الامکان.



۲۹۳ر: گوید دست و پای دارد و جسم است؛ در اصل به جای جسم «جشم» آمده که طبعاً باید چشم خوانده شود و این با نحو عبارت سازگار نیست. احتمالاً کاتب دچار لغزش شده و جسم را، به سبب مجاورت با دست و پای، چشم خوانده است. احتمال دورتر آن است که فرض کنیم متن در اصل چنین بوده است: «دست و پای دارد و چشم دارد»، اما با توجه به این که مقابله‌کننده نسخه متعرض این ضبط شده، گویا وجه نخست بهتر است.

۲۹۳ر: گوید موی و ناخن و حایه گوید؛ کلمه ماقبل آخر را دست‌کاری کرده‌اند، اما نه در حدی که نتوان آن را خواند؛ با این حال معلوم نیست «خایه» مراد است یا نه. من نتوانستم چنین عبارتی را در الفاظ کفرهای دیگر یا منابع جانبی پیدا کنم. از این گذشته به علت تکرار فعل، جمله خالی از ابهامی نیست؛ طبعاً باید می‌گفت: «گوید موی و ناخن و... دارد»؛ یا: «او را موی و ناخن و... گوید».

۲۹۳ر: مسله؛ چنان که از ادامه متن معلوم می‌شود، کاتب مسأله/مسئله را همیشه بدون کرسی همزه و به صورت مسله نوشته است (برای نمونه نک. تصویر شماره ۳). علی‌اشرف صادقی یکی-دو جا به ضبط مسله، که او در چشم‌اندازی کلی‌تر آن را به حذف همزه در تداول فارسی‌زبانان مربوط می‌داند، پرداخته و شواهدی از آن به دست داده است (صادقی، ۱۳۸۵: ۳۶۸؛ صادقی، ۱۳۸۸: پنجاه و یک)۷۱. البته شواهد این ضبط بسیار بیش از آن است که صادقی اشاره کرده است و در بسیاری از نسخه‌ها دیده می‌شود (از جمله مثلاً در شرح منظومه فقهی که چنان‌که گفته‌ایم از آثار ماوراءالنهر است همیشه همین ضبط دیده می‌شود). دوست عزیزم، سعید لیان، مرا متوجه نکته‌ای درباره این ضبط کرد که پیش‌تر به آن دقت نکرده بودم: نسخه‌های قدیم - اعم از فارسی و عربی - این کلمه را همیشه مسله/مسله می‌نویسند و گاه بین

۷۱. صادقی در مقدمه‌الابنیه با اشاره به بیتی از سنایی (داند اسرار علمی و جدلی/ مسله‌های خلافی و جدلی) به تلفظ مسله هم اشاره کرده و آن را با تلفظ امروزی رایج در مازندران و کازرون سنجیده است. در این نسخه هم کاتب گاه روی سین علامتی مانند سکون گذاشته است، اما این از نشانه‌های معمولی است که در نسخه‌های قدیم روی سین می‌گذارند و لزوماً نمی‌توان آن را نشانه سکون دانست (نک. تصویر شماره ۴).

سین و لام همزه‌ای می‌گذارند، اما در هر حال کرسی همزه را ظاهراً به قلم نمی‌آورند. ۲۲ این امر به طور کلی به شیوه تلفظ و به تبع آن کتابت همزه در زبان عربی مربوط است و به همین دلیل نباید آن را به «مسله» و احياناً یکی-دو لغت دیگر محدود کرد (آقای سعید لیان درباره شیوه کتابت همزه و مسائل مربوط به آن تحقیقی کرده‌اند که امیدوارم به زودی منتشر شود؛ تا انتشار آن تحقیق فعلاً می‌توان به این دو نوشته رجوع کرد: خیامپور، ۱۳۲۸: ۲۲؛ آذرنوش، ۱۳۵۳).

۲۹۳پ: گوید من بیگار نکم کافر گردد؛ این حکم ممکن است صورتی باشد از حکمی که در منابع دیگر دیده می‌شود: «ولو قیل لرجل لم لاتصلی؟ فقال تا کی کنم این بیگاری... کفر» (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۲۰/۷). با این حال این‌جا کاتب «بیگار» را اصلاً به صورت بیکبار (بدون نقطه) نوشته است؛ از سوی دیگر، اگر قدری در رسم حروف دقت کنیم معلوم می‌شود نون را بعداً بر سر فعل افزوده‌اند. از این رو گمان می‌کنم عبارت و حکم اصلی این بوده است: «گوید من بیکبار کنم» (یعنی همه نمازها را به یکبار و یک‌جا می‌خوانم) و این سخنی است که مانند آن در منابع دیگر هم دیده می‌شود (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۲۰/۷؛ جعفریان، ۱۴۰۰: ۵۳). چند سطر پیش از این نیز کلمه‌ای مشابه این دارد و آن‌جا همان بیگار درست است. شاید همان کاربرد ذهن کاتب را از صورت اصلی منحرف کرده است.

۲۹۳پ: گوید بهشت و دوزخ تاوتاو باشد؛ این عبارت را، چنان‌که معلوم است، مقابله‌کننده بر اساس نسخه مورخ ۵۶۹ به متن افزوده است. به‌رحال معنی تاوتاو، اگر ضبط همین باشد، معلوم نیست. \* این هم از آن عبارات هایی است که فقط در این متن آمده است و برای اصلاح یا تأیید آن نمی‌توان از الفاظ کفرهای دیگر یاری گرفت.

۲۹۴ر: اگر مردی عامی گوید قُلْ أَعُوذُ...؛ منابع دیگر درباره حکم چنین کسی اختلاف نظر دارند. ابن‌علاء از فتاوی ابی‌اللیث نقل کرده که گوینده این سخن کافر نخواهد بود،

۷۲. کما این که مسعود بن عثمان، مقابله‌کننده نسخه حاضر با نسخه کهن، نیز هر جا این کلمه را در حاشیه نوشته همان صورت مسله را آورده است. نمونه‌های این ضبطها، به‌ویژه صورت دوم که همزه‌ای بدون کرسی دارد، در نسخه‌های خطی پیش از آن است که احصای شواهد آن ممکن یا لازم باشد. \* [ظاهراً معنای در حدود «برابر، یکسان» دارد. ویراستار]

زیرا ابن مسعود و ابی بن کعب نیز چنین باوری داشته‌اند. هم او سپس نظر قاضی جمال‌الدین خالی را نقل کرده که عکس رأی پیشین است. هم‌چنین همان‌جا از الخزانة نقل شده است که «لو أنه انکر المعوذتین إن کان عالماً لا یکفر و إن کان عامیاً یکفر» (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۱۵/۷)؛ تصریح متن ما بر «عامی» از این منظر است (قس. جعفریان، ۱۴۰۰: ۱۲۵؛ البخاری، خلاصة الفتاوی، فاتح: ۱۸۲ر).

۲۹۴ر: مُسلمان؛ این ضبط، که در ادامه همین بخش (۲۹۵پ) نیز آمده، در این نسخه بارها دیده می‌شود. در برخی نمونه‌های دیگر، که تعدادشان اندک نیست، ضبط چیزی است شبیه «مسلمان» و اگر اشتباه نکرده باشم حرف «س» هیچ‌جا فتحه ندارد. با وجود این، گاه دقیقاً معلوم نیست این نشانه ضمّه است یا علامتی از قبیل آنچه روی سین‌های دیگر معمولاً دیده می‌شود (نک. تصویر شماره ۴). به هر حال این ضبط در متون دیگر نیز دیده می‌شود و احتمالاً اصیل است. مثلاً در شرح فارسی شهاب‌الخبار این ضبط مکرر آمده (نک. شرح فارسی شهاب‌الخبار: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۴ و...) و به همین مناسبت دانش‌پژوه در مقدمه آن متن به ضبط مشابه در النهایة نیز اشاره کرده است (همان: ه).

۲۹۴پ: خُذَاء حاکمی ترا نشاید؛ در اصل «حاکمی است» نوشته و سپس «است» را قلم گرفته‌اند. شاید مادر نسخه «حاکمیت» (حاکمی+ت) داشته و کاتب سهواً آن را حاکمیست خوانده است؛ اگرچه می‌دانیم که این عبارت در منابع دیگر نیز با همان حاکمی آمده است؛ در الفتاوی التاتارخانیة: «خدا حاکمی را نشاید»، و در المحيط البرهانی: «حاکمی را مناسب نیست» (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۲۹۱/۷؛ جعفریان، ۱۴۰۱: ۴۷).

۲۹۴پ: مرد گوید خدای مشبیه نیافریده است؛ در اصل «مرد» آمده است، به جای «مردی/کسی» که در موارد دیگر دیده می‌شود، و به این ترتیب گویا کاتب کسره‌ای را جانشین یای نکره کرده است (درباره این قاعده خصوصاً نک. راستی‌پور، ۱۳۹۷). همین کاربرد در صفحه بعد هم دیده می‌شود: «مرد را گویند بیا تا بمجلس علم شویم» (۲۹۵ر)؛ اما اینجا یاء نکره را بعداً زیر سطر افزوده‌اند و این اصلاح ممکن است از مسعود بن عثمان باشد. جز این، دو نمونه دیگر نیز وجود

دارد که در آن‌ها هم «ی» را بعدتر اضافه کرده‌اند: «شهری» (۲۹۹ر) و «بسیاری» (۲۹۷پ). ضمناً با توجه به حکم بعدی، که می‌گوید «مردی گوید کافر و حرام و ظالم نیافریده است کافر شود»، می‌توان دانست که مشبیه در این عبارت یعنی آن‌که قائل به تشبیه است درباره خداوند.

۲۹۶ر: رسول علیه‌السلام خرما و شیر دوست داشتی؛ لغتی که «شیر» ضبط کرده‌ایم در اصل اشتر/اشیر نوشته شده و بعداً گویا خواسته‌اند «ا» را حذف کنند. به هر حال به گمانم ضبط اصلی همین «خرما و شیر» بوده که کاتب آن را - شاید به آن دلیل که ابتدا کلمه را «اشتر» خوانده - بد نوشته است. این ضبط را از جمله خبری که به این صورت از پیامبر نقل کرده‌اند تأیید می‌کند: «ذانک الاطیبان، التمر و اللبن» (ابن‌خلاد، ۱۴۰۹ق: ۱۵۹). نکته دیگری که باید افزود این است که منابع دیگر الفاظ کفر هنگام نقل این حکم غالباً کدو را مثال زده‌اند، و این نیز از جمله تفاوت‌های جواهر الفقه با آن متون است. نویسنده الفتاوی التاتارخانیة می‌گوید: لو قال رجل لغيره كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يحب كذا بأن قال يحب القرع، فقال ذلك الغير انا لأحبه فهذا كفر (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۰۵/۷)؛ هم‌چنین نک. جعفریان، ۱۴۰۰: ۱۲۸؛ البخاری، خلاصة الفتاوی، فاتح: ۱۸۰پ).

۲۹۶پ: گفتند یا رسول الله [...] بچه باشد؛ بخشی از عبارت متأسفانه خوانده نمی‌شود (نک. تصویر شماره ۵). روایتی که در این‌جا نقل شده در منابع حدیثی و تاریخی بسیاری آمده است (این روایت در منابع فقهی‌ای که مشتملند بر الفاظ کفر البته دیده نمی‌شود)، اما تا جایی که من جست‌وجو کردم متأسفانه هیچ‌کدام از آن روایت‌ها این جمله مبهم را ندارند و نمی‌شود به کمک آن‌ها متن را تصحیح کرد. از جمله روایاتی که از قول ابوبکر نقل کرده‌اند و بی‌شبهت به متن ما نیست این است: «[...] عن ابی بکر الصّدیق قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: الشّرک أخفی فی امتی من دیب النمل علی الصفا. فقال ابوبکر: یا رسول الله و کیف النجاة و المخرج؟ فقال النبی صلى الله عليه و سلم ألا أعلمک شیئاً اذا قلته برئت من قلبه و کثیره و صغیره و کبیره؟ قال: قل اللهم انی اعوذ بک أن اشرك بک و أنا اعلم و استغفرک ممّا تعلم و لا أعلم» (ابونعیم الاصبهانی، ۱۴۰۷ق:

زیرا نه شخص پیامبر و نه ابوبکر و عمر و عثمان زکات او را قبض نکرده‌اند (مثلاً نک. طبری، بی تا: ۳۷۱/۱۴-۳۷۲ و توجه شود به تعبیر «هلک ثعلبه» در همان جا). به این ترتیب باید همان ضبط «بنداشت» را حفظ کرد.

۲۹۷ر: حاکم عبدالرحمن؛ این نام خوش بختانه در متون دیگر الفاظ کفر نیز مکرر دیده می‌شود و گردآوری اطلاعات آن متن‌ها می‌تواند شناسایی او را ممکن کند. نویسنده الفتاوی التاتارخانیة، که احکام کفر را از منابع قدیم‌تر و اغلب با ذکر منبع می‌آورد، از او غالباً به همین صورت عبدالرحمن/الحاکم عبدالرحمن یاد کرده‌است (نک. ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۲۹۱/۷، ۳۲۴، ۳۳۷، ۳۶۱). در متون مشابه، از جمله المحیط البرهانی و خلاصة الفتاوی بخاری نیز، نام او بارها آمده‌است (جعفریان، ۱۴۰۰: ۵۴؛ البخاری، خلاصة الفتاوی، فاتح: ۱۷۹پ، ۱۸۰پ). ابن‌علاء جایی دیگر فتوایی از الحاکم الامام آورده و گفته‌است: «و اذا قال دست خدای دراز است فهذا کفر عند اکثرهم و فی الفتاوی الخلاصة: قال الحاکم الامام لیس بکفر» (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۲۸۵/۷)؛ این همان حکمی است که در متن حاضر از عبدالرحمن نقل شده‌است: «اگر کسی گوید دست خدای تعالی دراز است این لفظ کفر بود. اما عبدالرحمن گفت کفر نبود لیکن چنان بود کی سمیع گویند و بصیر گویند» (۲۹۸ر). ابن‌علاء باز یکی-دو جای دیگر فتوایی از عبدالرحمن آورده و این بار لقب «الکاتب» را نیز افزوده‌است (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۴۸/۷، ۳۶۱). از مجموع این اطلاعات معلوم می‌شود که عبدالرحمن متن حاضر برابر است با «الامام الحاکم عبدالرحمن الکاتب» و این اطلاع برای شناسایی او کافی است. منابع رجالی گفته‌اند که او از شاگردان ابوبکر محمد بن فضل الکماری، که نام او نیز در الفاظ کفرهای دیگر گاه دیده می‌شود، بوده‌است. این منابع تاریخ تولد و وفات عبدالرحمن را ذکر نکرده‌اند، اما گفته‌اند که استاد او، کماری، در رمضان ۳۸۱ قمری در گذشته‌است (ابن‌ابی‌الوفا، ۱۴۱۳ق: ۴۰۱/۲؛ ۳۰۰/۳، ۳۰۲). از این‌جا معلوم می‌شود که عبدالرحمن نیز از فقهای سده‌های چهارم و پنجم بوده‌است. از یک عبدالرحمن فقیه هم در تاریخ یمینی ذکری شده که نمی‌دانم ممکن است همین فرد باشد یا نه. عتبی می‌گوید پس از نبرد یس از میان ابوعلی سیمجور و

۱۱۲/۷). حکیم ترمذی همین خبر را با قدری اختلاف آورده و جایی از قول ابوبکر گفته‌است: «و هل الشکر الا ما عبد من دون الله؟» (ترمذی، ۱۴۳۱ق: ۳۹۴/۶). گمان می‌کنم آن عبارت مبهم باید ترجمه یکی از این دو پرسش - و به احتمال بیش‌تر ترجمه «و کیف النجاة و المخرج؟» - باشد (کلمه نخست شاید «قال» و از آثار متن عربی خبر باشد)، با این حال ضبط درست و قطعی بر من روشن نیست، خصوصاً که ممکن است بخشی از عبارت از قلم افتاده باشد.

۲۹۶پ: این دعا باری بخواند؛ متن اصلی «باربخواند» است (الا آن‌که هیچ نقطه‌ای ندارد) و «ی» را بعداً زیر سطر افزوده‌اند. فرض اول این است که ضبط اصلی را «بازبخواند» تصور کنیم و این البته از غرابتی خالی نیست. فرض دیگر آن است که بگویم پیش از «بار» عددی از قلم افتاده‌است. برخی منابع حدیث هنگام نقل این قصه می‌گویند پیامبر گفته‌است سه بار این دعا را بخواند (مثلاً: حکیم ترمذی، ۱۴۳۱ق: ۳۹۴/۶-۳۹۵) و برخی دیگر ذکری از تعداد نمی‌کنند (مثلاً: ابونعیم الاصبهانی، ۱۴۰۷ق: ۱۱۲/۷). گمان می‌کنم متن حاضر بر اساس روایت نخست شکل گرفته‌است، زیرا در غیر این صورت ذکر «بار» موجبی نمی‌داشت (مگر آن‌که «باری» را قید فرض کنیم). با توجه به این مقدمات، متن را گویا باید به این شکل اصلاح کرد: این دعا [سه] بار بخواند.

۲۹۶پ: آن کفر نبود که دین را نبرد یا عمل را حبطه کند؛ حبطه در اصل «حطبه» اما بی نقطه است. بعدتر کسی، گویا همان مسعود بن عثمان، آن را اصلاح کرده و زیر حبطه افزوده‌است: «یعنی باطل». فعل «کند» را هم همین شخص بین سطور افزوده‌است. در مجموع عبارت خالی از ابهام نیست؛ با توجه به ادامه عبارت، متن اصلی ظاهراً باید به یکی از این دو صورت بوده باشد: الف. و آن کفری بود که دین را نبرد یا عمل را حبطه نکند؛ ب. و آن کفر نبود که دین را ببرد یا عمل را حبطه کند.

۲۹۷ر: وی را از جمله مومنان بنداشت؛ اصل همین است. شاید به نظر برسد با ضبط «بنداشت» استحکام عبارت بیش‌تر می‌شود، اما با توجه به شرحی که مفسران از ماجرای ثعلبه بن حاطب، در تفسیر آیات ۷۵-۷۷ سوره توبه، آورده‌اند معلوم می‌شود که توبه ثعلبه پذیرفته نشده‌است،



سبکتکین، در سال ۳۸۵ق، درگرفت، ابوعلی و فایق راه گریز پیش گرفتند و سرانجام به آمل شط فرود آمدند. این دو سپس کوشیدند دل ملک نوح را به دست بیاورند و به این منظور ابوالحسین کثیر و عبدالرحمن فقیه (در متن عربی با توضیح «وزیریهما») را به رسالت سوی بخارا فرستادند. امیر سامانی رسول ابوعلی، یعنی ابوالحسین کثیر، را با احترام بازگرداند اما عبدالرحمن فقیه را، که رسول فایق بود، محبوس کرد (عتبی، ۱۳۸۷: ۳۰۶؛ جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۱۲۳-۱۲۵). از نظر تاریخی ناممکن نیست که این عبدالرحمن فقیه همان عبدالرحمن الکاتب باشد، الا آنکه نام پدر او را عتبی «احمد» ضبط کرده، ولی نام پدر عبدالرحمن الکاتب در الجواهر المضية، و به پیروی از آن در منابع رجالی دیگر، «محمد» است. نکته آخر آنکه «حکیم عبدالرحمن» نیز که یک بار در متن حاضر آمده (۲۹۸پ) طبعاً باید تصحیف همان «حاکم عبدالرحمن» باشد.

۲۹۷پ: این اتفاق ائمه بلخ است، لیکن نزد حاکم عبدالرحمن و ابوعلی این کفر نبود؛ همین حکم در الفتاوی التاتارخانیة نیز آمده و آن نقل به خصوص در شناسایی ابوعلی مفید است (نک. یادداشت بعدی). نویسنده محیط البرهانی نیز گفته است برخی مشایخ بلخ چنین کسی را کافر می دانند (جعفریان، ۱۴۰۰: ۵۹).

۲۹۷پ: ابوعلی؛ از طریق نقل هایی که در متون دیگر از این ابوعلی کرده اند می توان وی را شناسایی کرد. نویسنده الفتاوی التاتارخانیة همین فتوایی را که در متن ما دیده می شود نقل می کند و می گوید: «اذا قال: فلان را مصیبت رسید، او قال للمعزی: بزرگ مصیبتی برسد ترا، فبعض المشایخ قالوا انه لیس بکفر ولکنه خطأ عظیم و بعضهم قالوا انه لیس بخطأ و لا کفر و الیه مال الحاکم عبدالرحمن و القاضی الامام ابوعلی النسفی و علیه الفتوی» (ابن علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۳۷/۷). از این جا معلوم می شود که ابوعلی متن حاضر همان «ابوعلی النسفی» است. این نام در جاهای دیگری از الفتاوی التاتارخانیة نیز، گاه به صورت «القاضی الامام ابوعلی النسفی»، دیده می شود (همان: ۲۹۱، ۳۴۸؛ نیز نک. جعفریان، ۱۴۰۰: ۵۰؛ البخاری، خلاصة الفتاوی، فاتح: ۱۷۹پ). ابن علاء در جایی دیگر از فتوای برخی فقها، از جمله عبدالرحمن کاتب و عبدالواحد و ابوعلی بن

مضر، یاد کرده است و این فرد اخیر باید همان ابوعلی نسفی محل بحث باشد؛ به ویژه که صاحب الجواهر المضية همین فتوی را آورده و به جای «ابوعلی بن مضر»، «ابوعلی النسفی» ضبط کرده است (ابن علاء، همان: ۳۶۱؛ ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۶۵/۴). در این صورت «مضر» در الفتاوی التاتارخانیة باید تصحیف «خضر» باشد، چون نام قاضی ابوعلی را منابع رجالی «حسن (یا: حسین) بن خضر» آورده اند. ابوعلی نسفی، که شاگرد ابوبکر الکماری و استاد شمس الائمة حلویایی بوده، در سال ۴۲۴ در گذشته است (نسفی، ۱۳۷۸: ۴۲۸؛ ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۱۰۹/۲، ۱۲۵/۱، ۳۰۰؛ اللکنوی، بی تا: ۶۶).

۲۹۸ر: آن؛ در بخش های دیگر نسخه «آن» و «آن» هر دو دیده می شود. این تلفظ و ضبط، از جمله به این دلیل که گویا توجیه آوایی و تاریخی ندارد، احتمالاً اصیل نیست، با این حال ما برای رعایت امانت ضبط نسخه را عیناً منعکس کرده ایم. هم چنین یادآوری می کنیم که همین ضبط در نسخه کهن شرح منظومه فقهی نیز، که چنان که گفته ایم از آثار ماوراءالنهر است، چند باری دیده می شود (شرح منظومه فقهی، کتابخانه ملت ترکیه: ۱۰۰پ، ۱۰۳پ، ۱۱۲پ، ۱۶۱ر، ۲۳۸پ).

۲۹۸ر: در شکم خر درآید؛ این عبارت را به خطی دیگر، که به خط مسعود بن عثمان قیرشهری می ماند، در حاشیه نوشته اند. می دانیم که نسخه ای که در دست قیرشهری بوده این بخش ها را نداشته است. از این معلوم می شود که چنین روایتی در آن روزگار مشهور بوده و قیرشهری عبارت «در شکم خر درآید» را از شنیده های خود افزوده است.

۲۹۸ر: فلان خر را باز فرستادند؛ متن در اصل چیزی شبیه «فلان خر را (/ترا) باز فرستادند» نوشته و این احتمالاً درست نباشد. این عبارت در محیط البرهانی، الحوادث و النوازل و خلاصة الفتاوی «فلان خر باز فرستاد» است (جعفریان، ۱۴۰۰: ۵۹؛ همو، ۱۴۰۲: ۴۵۹؛ البخاری، خلاصة الفتاوی، فاتح: ۱۸۲پ) و در یکصد و پنجاه و شش کلمه... «خر باز فرستاد یا جوال باز داد» (جعفریان، ۱۴۰۰: ۱۲۰). از این جا می توان دانست که ضبط اصلی متن ما نیز «فلان خر را باز فرستادند» بوده است.<sup>۷۳</sup>

۷۳. در الفتاوی التاتارخانیة «فلان را خدا باز فرستاد» ضبط است (ابن علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۳۷/۷) و پیداست که لفظ «خر» از عبارت افتاده است.

۱۳۷۸: ۵۲؛ درباره ضبط الحلوانی، نک. حاشیه مصحح الجواهر المضيئه در: ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۱۲۵/۱-۱۲۶).

۲۹۹پ: و به نزد فقیه ابونصر و حاکم... منظور از حاکم همان حاکم عبدالرحمن است که پیش تر درباره اش بحث کرده ایم. ابونصر را هم، در میان ابونصرهای متعدد منابع حنفی، باید با ابونصر الدبوسی تطبیق داد که نام و فتاوی اش در متون مربوط به الفاظ کفر مکرراً دیده می شود (از جمله نک. ابن علاء، ۱۴۳۱ق: ۲۸۹/۷، ۲۹۴؛ جعفریان، ۱۴۰۰: ۴۷، ۴۹، ۶۸؛ البخاری، خلاصة الفتاوی، فاتح: ۱۷۹ر). نویسنده الفتاوی التاتارخانیة جایی هنگام بحث از این که آیا کسی که سلاطین را خدای و بارخدای می نامد کافر می شود یا نه، می گوید: «و عن الفقیه ابی نصر الدبوسی و الفقیه ابی جعفر و جماعة من ائمة بخاری انه لا یکفر» (ابن علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۵۰/۷). از این عبارت ممکن است چنین استنباط شود که دبوسی جزو علمای بخارا بوده است، اما این شاید درست نباشد. گویا منظور نویسنده آن است که از میان علمای ماوراءالنهر ابوجعفر و ابونصر و از میان علمای بلخ جماعتی بر این رأی بوده اند. چیزی که این فرض را تأیید می کند و ضمناً نشان می دهد که دبوسی شاید از فقهای سمرقند باشد این است که صاحب الذخیره البرهانیة فتاوی ابی دبوسی را هنگام بحث از فتاوی اهل سمرقند نقل می کند (مرغینانی، ۱۴۴۰ق: ۲۴۳/۱۲). به هر حال اطلاع زیادی از احوال دبوسی نداریم؛ منابع رجالی در شرح حال او گفته اند از «ائمة الشروط» بود، اما از زمان حیات او ذکری نکرده اند (ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۹۴/۴؛ اللکنوی، بی تا: ۲۲۱).

۳۰۰ر: اگر درست خبری روایت کند؛ کاتب «خبری» را در اصل شبیه «خیزی» نوشته و گویا ذهنش میان «خیزی/خبری» خلط کرده است (همین خلط در ۲۹۴ر هم دیده می شود). گذشته از این «درست» هم، اگر واقعاً همین باشد، معلوم نیست چه نقشی دارد. یک احتمال آن است که بگوییم «درست خبری» ترکیب مقلوب است به معنی «خبری درست»، اما چنین قلبی در این متن سابقه ندارد. فرض دیگر آن است که «درست» را «دوست» بخوانیم و بگوییم منظور «دوستی» است (درباره دوست به جای دوستی نک. یادداشت برگ ۲۹۴پ)، با این حال باز معلوم نیست چرا

۲۹۹ر: عبدالله مبارک رحمه الله گفته است؛ صاحب الفتاوی التاتارخانیة این سخن را به نام محمد بن مقاتل آورده است (ابن علاء، ۱۴۳۱: ۳۰۶/۷).

۲۹۹پ: خواجه امام ابوبکر حامد؛ منظور خواجه ابوبکر محمد بن حامد از مشایخ نامدار بخارا است. نویسنده تاریخ ملازاده گفته که خواجه ابوبکر در سال ۳۲۵ق در گذشته است. هم او در ادامه شعری از مولانا کمال الدین میدانی نقل کرده که متضمن همین تاریخ است. با این حال ابن ابی الوفا در الجواهر المضيئه ذیل «ابوبکر محمد بن حامد بن علی البخاری» از حاکم نیشابوری نقل می کند که ابوبکر بخاری در سال ۳۶۰ق در مسیر حج وارد نیشابور شده است، سپس می گوید این ابوبکر در سال ۳۸۳ق وفات یافت (معین الفقراء، ۱۳۷۰: ۶۵؛ ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۱۱۴/۳). اگر این ها دو شخص جداگانه نباشند، که علی الظاهر نیستند، یکی از دو روایت (احتمالاً روایت ملازاده) باید مغشوش باشد.

۲۹۹پ: مسله؛ گویا این بند نقصی دارد و حکم و مسأله اصلی آن افتاده است، زیرا به نظر می رسد فتاوی که در ادامه از شمس الایمه و دیگران نقل می شود به مسأله پیش از آن ارتباطی ندارد. مشابه مسأله سابق را ابن علاء در الفتاوی التاتارخانیة آورده است، بی آن که فتاوی به آن بیفزاید: قال الرجل فلان را قضاء بدرسید، فقال الآخر قضاء خدای بد نبود هذا لیس بکفر ولکن خطأ محض، و هو مذهب القدریة فانهم یقولون الخیر من الله و الشر منا (ابن علاء، ۱۴۳۱ق: ۲۹۶/۷).

۲۹۹پ: شمس الائمة حلوانی؛ ابومحمد عبدالعزیز بن احمد بن صالح، مشهور به شمس الائمة حلوانی (گاه: حلوانی)، فقیه و عالم نام آور حنفی است که نام او در منابع دیگر مربوط به الفاظ کفر نیز فراوان آمده است. درگذشت او را در سال ۴۴۸ یا ۴۴۹ و گاه ۴۵۶ق گفته اند. به روایت خطیب بغدادی، حلوانی در بخارا در گذشته و در مقبره صدور آن جا به خاک سپرده شده است. هم او در روایتی دیگر گفته - و منابع دیگر از جمله الجواهر المضيئه و تاریخ ملازاده تکرار کرده اند - که حلوانی در کش در گذشته و سپس به بخارا منتقل شده است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق: ۳۹۸/۳؛ ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳ق: ۴۳۰/۲؛ ابن مازة، ۱۳۹۲: ۹۰؛ معین الفقراء،

به جای «کسی/مردی» که همیشه می‌گوید این‌جا باید «دوستی» گفته‌باشد.

۳۰۰ر: و اگر قومی مر یکی را بر بازی بر تخت نشانند... این حکم در منابع مختلف آمده، با این حال اختلاف الفاظ مانع آن است که کلمه مشکوک را از طریق آن روایات تصحیح کنیم. نویسنده الفتاوی التاتارخانیة می‌گوید: رجل یجلس علی مکان مرتفع و یتشبه بالمذکرین و معه جماعة یتساءلون المسایل و یضحکون منه ثم یضربونه بالمخراق فقد کفروا جملة لاستخفافهم بالشرع (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۳۶/۷؛ قس. البخاری، خلاصة الفتاوی، فاتح: ۱۸۱پ). در یکصد و پنجاه و شش کلمه... نیز آمده است: «اگر شخصی بر بالای منبر برمی‌آید بر شبه مذکران و جماعتی دیگر آنجا می‌بنشینند و سؤالها مسخره می‌کنند و او جوابهایی به طیبیت می‌گوید او را باخر مخراق می‌زنند جمله کافر شوند. و اگر به شبه معلم بنشینند و تخته می‌نویسند بیهودها و جمعی آنجا نشسته بران می‌خندند کافر شوند» (جعفریان، ۱۴۰۰: ۱۲۰). به قرینه «سؤالها مسخره» در متن اخیر ممکن است ضبط اصلی متن ما «بطنز» بوده‌باشد، اگرچه در این صورت «کی» زاید خواهد بود. ضمناً عبارت «این بازی دهریانست» نیز اختصاص به متن حاضر دارد و در هیچ یک از منابع دیگر دیده نمی‌شود.

۳۰۰ر-پ: قلتبان است کی نماز کند؛ این عبارت از جمله به سبب کاربرد «کی» در معنی «کسی که» کهن می‌نماید. این کاربرد در الفتاوی التاتارخانیة، المحيط البرهانی، یکصد و پنجاه و شش کلمه... و الحوادث و النوازل نیز حفظ شده است: «قلتان بود که نماز کند و کار بر خود (خویشتن) دراز کند» (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۲۰/۷؛ جعفریان، ۱۴۰۰: ۵۳، ۱۱۷؛ همو، ۱۴۰۲: ۴۶۱)؛ ۲؛ اما در متنی جدیدتر که جعفریان تحت عنوان الفاظ فارسی کفر از رساله‌ای برگرفته از کنز‌العبره چاپ کرده است، خبری از این کاربرد و آن آهنگ و سجع نیست: «گوید نماز همان کسان گذارند [کذا] که دیوث باشند» (جعفریان، ۱۴۰۰: ۱۴۳).

۳۰۰پ: گوید سر نماز هنوز نشسته‌ام؛ این حکم در الفتاوی التاتارخانیة، المحيط البرهانی، یکصد و پنجاه و شش کلمه...

۷۲. در خلاصة الفتاوی (۱۸۲ر): قلتبان بود اگر نماز کند و کار بر خود دراز کند.

و الحوادث و النوازل به ترتیب چنین است: «بسر نماز من نشسته‌ام»، «سر نماز من نشسته‌ام»، «سر نماز هنوز بنشسته‌ام» و «سر نماز نشسته‌ام» (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۲۰/۷؛ جعفریان، ۱۴۰۰: ۵۳، ۱۱۷؛ جعفریان، ۱۴۰۲: ۴۶۱). از این‌ها معلوم می‌شود که فعل جمله از مصدر «نشستن» است (نه شستن).

۳۰۰پ: مردی قرآن می‌خواند...؛ این عبارت را ظاهراً همان مسعود بن عثمان در حاشیه افزوده است. می‌دانیم که نسخه ۵۶۹ این بخش‌ها را نداشته و از این رو معلوم نیست قیرشهری آن را از چه مأخذی گرفته است.

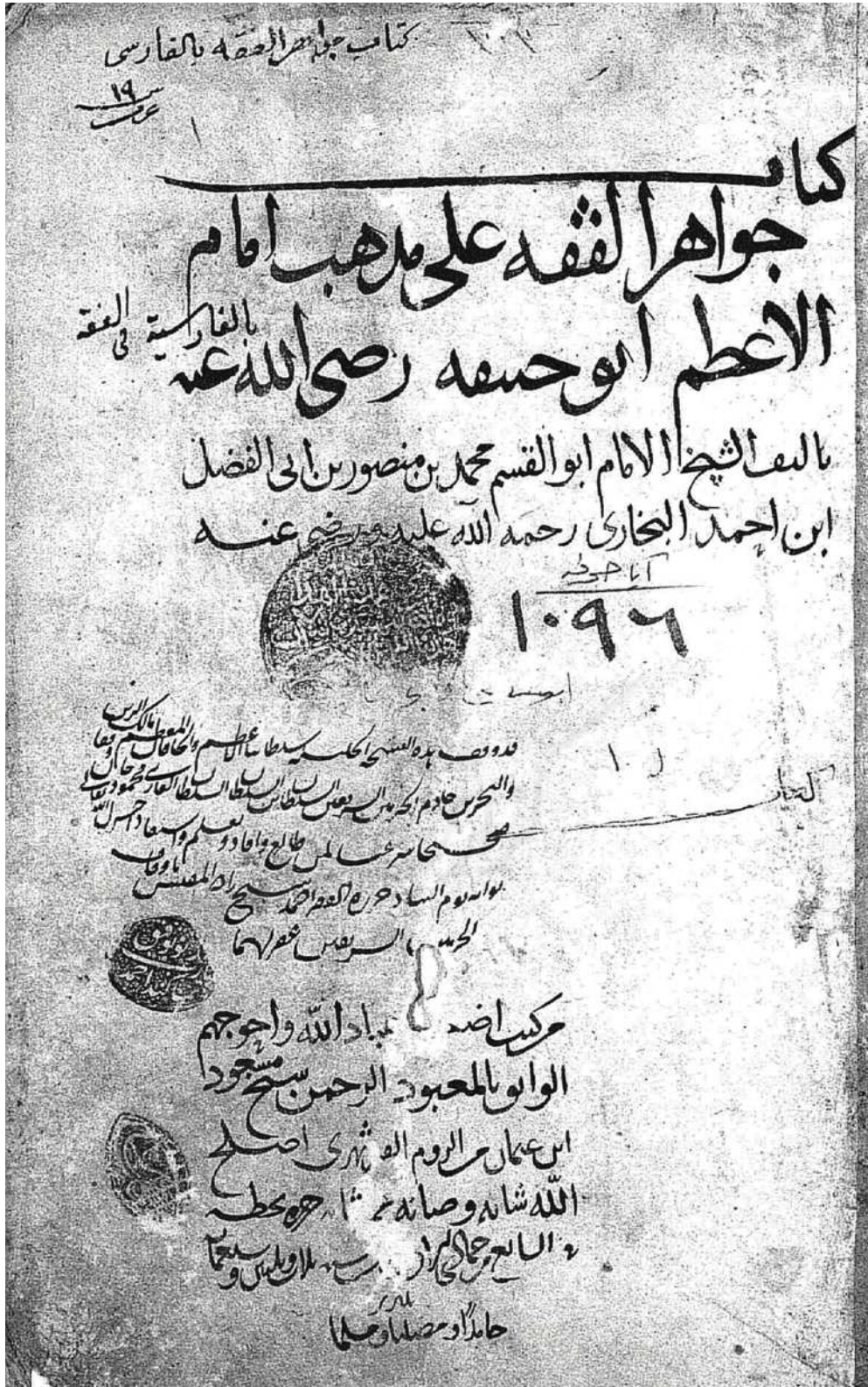
۳۰۱ر: حسن زیاد؛ حسن بن زیاد لؤلؤی کوفی که مدتی متولّی قضای کوفه بود و در ۲۰۴ق درگذشت (اللکنوی، بی‌تا: ۶۰-۶۱).

۳۰۱ر: محمد بن الحسن؛ منظور ابو عبدالله محمد بن حسن الشیبانی است که تألیفات زیادی دارد، از جمله الجامع الصغیر و الجامع الکبیر. شیبانی مصاحب ابوحنیفه بود و در سال ۱۸۹ یا ۱۸۷ق درگذشت (همان: ۱۶۳).

۳۰۱ر: ابوعلی؛ رجوع شود به یادداشت برگ ۲۹۷پ.

۳۰۱ر: خواجه امام ابوالواحد؛ این نام به این صورت احتمالاً اشتباه است و گمان می‌کنم باید آن را به «ابو عبدالواحد» یا «عبدالواحد»، که از جمله در الفتاوی التاتارخانیة دیده می‌شود، اصلاح کرد (نک. ادامه). صاحب الجواهر المضية در شرح حال علمایی که نامشان عبدالواحد بوده، از یک «عبدالواحد، من درب حدید» نام می‌برد، بی‌آن‌که اطلاع دیگری درباره او بدهد. هم‌او جایی دیگر، ضمن شرح حال عبدالرحمن الکاتب، فتوای او و برخی دیگر از فقها را درباره قربانی کردن برای کسی که از حج بازآمده نقل می‌کند؛ یکی از این فقها «ابو عبدالواحد من درب حدید» است و دیگری ابوعلی النسفی (ابن‌ابی‌الوفا، ۱۴۱۳ق: ۴۸۲/۲، ۶۵/۴). صاحب الفتاوی التاتارخانیة نیز همین فتوی را دو بار نقل کرده و باز مثل ابن‌ابی‌الوفا این نام را یک بار «ابو عبدالواحد» و بار دیگر «عبدالواحد» آورده است (ابن‌علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۴۸/۷، ۳۶۱) و از این‌ها ظاهراً معلوم می‌شود که عبدالواحد و ابو عبدالواحد هر دو یکی هستند. با توجه به این مقدمات، از آن‌جا که اولاً ابوالواحد نام رایجی نیست و ثانیاً ابو عبدالواحد/عبدالواحد در الفاظ کفرهای





تصویر ۱: صفحه نخست نسخه



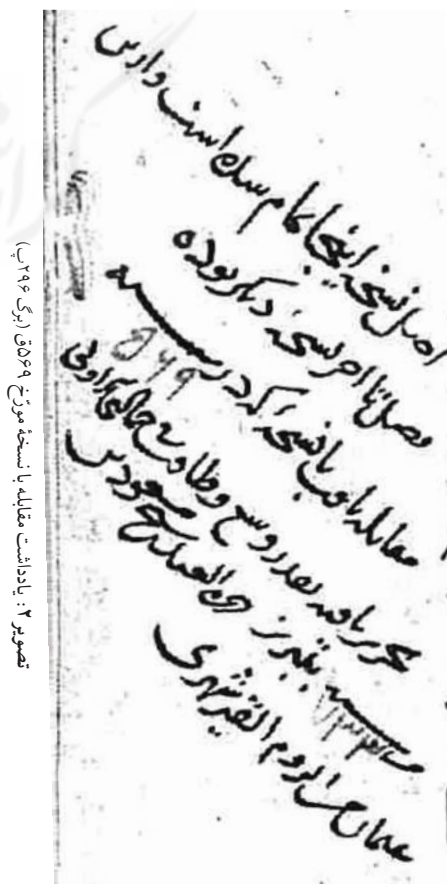
دیگر دیده می‌شود، باید پذیرفت که کاتب متن ما در ضبط نام لغزیده است. از سوی دیگر، بین دو صورت ابو عبدالواحد و عبدالواحد ظاهراً باید اولی را اصل گرفت، زیرا در غیر این صورت آمدن «ابو» در منابع، از جمله همین متن، وجهی نخواهد داشت.

۳۰۱ر: یادگیریت... درآموزیت؛ این نوع ابدال «د» به «ت» را، که شواهد آن در متون بسیار زیاد است، برخی محققان از ویژگی‌های متون ماوراءالنهر و شمال افغانستان به شمار آورده‌اند (صادقی، ۱۳۹۸: ۶۲؛ نوشاهی، ۱۳۸۵: هشتاد و چهار). نمونه‌هایی از این کاربرد در متونی که خارج از آن حوزه‌ها تألیف یا کتابت شده‌اند نیز البته دیده می‌شود، با این حال تردیدی نیست که در متون شرق و ماوراءالنهر بسیار بیش‌تر است.

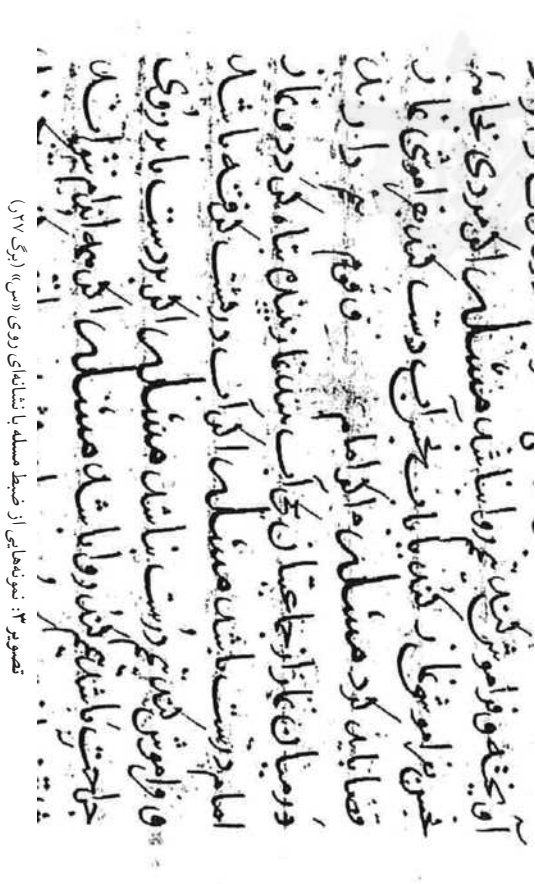
۳۰۱پ: بیا تا بشریعت رویم گوید پیاده روم؛ معنی عبارت خیلی روشن نیست. این حکم در الفتاوی التاتارخانیة و المحيط البرهانی به ترتیب چنین آمده است: «رجل قال

لخصمه [...] با من بشرع روا. فقال خصمه پیاده بیار تا بروم بی جبر نروم» و «پیاده بیار تا بروم، بی جبر نروم» (ابن علاء، ۱۴۳۱ق: ۳۳۶/۷؛ جعفریان، ۱۴۰۰: ۵۸). صاحب خلاصه الفتاوی نیز نوشته است: «رجل قال لآخر اذهب معی الی الشرع، فقال الآخر تا پیاده نیاری نروم، یکفر. ولو قال اذهب معی الی القاضی، فقال تا پیاده نیاری نروم لیکفر» (البخاری: ۱۸۱پ)۷۳. به هر حال یا چیزی از عبارت متن حاضر افتاده یا اساساً منظور گوینده چیزی بوده است غیر از آنچه در متون مشابه می‌بینیم. مقایسه شود با این عبارت از بدنه اصلی جواهر الفقه: «مردی گوید خصم خود را برخیز تا بشرع رویم، گوید مرا بشرع چه کار است؟ کافر شود» (۲۹۶ر).

۷۳. جعفریان این عبارت را در یکصد و پنجاه و شش کلمه... «بس پیاده آر که من بی چیزی بشرع نمی‌روم» ضبط کرده است (جعفریان، ۱۴۰۰: ۱۳۴). با توجه به ضبط منابع دیگر، ظاهراً در این‌جا هم «بی جبری» درست است به جای «بی چیزی».



تصویر ۲: یادداشت مقابله با نسخه مورخ ۵۶۹ هجری (۲۹۶ پ)



تصویر ۳: نمونه‌هایی از ضبط مسئله با تشابه‌های روی «سی» (رنگ ۸۷)

دولة الملك يمين الدولة. تحقيق يوسف الهادي. تهران: ميراث مكتوب.

- اللكنوى، محمد بن عبدالحى (بى تا). الفوائد البهية فى تراجم الحنفية. عنى بتصحيحه السيد محمد بدر الدين ابوفراس النعمانى. بيروت: دارالمعرفة [افست].  
- المحيط البرهاني (١٤٠٠) ← جعفرىان، ١٤٠٠.  
- ترمذى، حكيم ابو عبد الله محمد بن على (١٤٣١ ق). نوادر الأصول فى معرفة أحاديث الرسول. تحقيق توفيق محمود تكله. بيروت: دارالنور.

- جرفاذقانى، ابوالشرف ناصح بن ظفر (١٣٧٤). ترجمة تاريخ يمينى. تصحيح جعفر شعاع. ج ٣. تهران: علمى و فرهنگى.

- جعفرىان، رسول (١٤٠٠). الفاظ كفر فارسى در فقه حنفى (كفريات زباني در ميان عامه). ج ١. تهران: علم.

- \_\_\_\_\_ (١٤٠٢). «آسان آسان از ريبض مسلماني كى

توان بيرون آوردن (فارسيات استفتاءات موجود در كتاب الحوادث و النوازل و الواقعات از احمد بن موسى كشى، متوفى ٥٥٠هـ)».

پيوست آينه پژوهش، سال ٣٤، ش ٢ (خرداد و تير): ٣٨٧-٤٦٥.

- خطيب بغدادى، ابوبكر احمد بن على (١٤١٧ ق). تاريخ بغداد أو مدينة السلام. تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا. بيروت: دارالكتب العلمية.

- خيامپور، عبدالرسول (١٣٢٨). «غلط مشهور». نشرية زبان و ادب فارسى دانشگاه تبريز، ش ١١ (فرودين): ١٩-٢٩.

- راستى پور، مسعود (١٣٩٧). «كسرة بدل از ياي نكره، يك و يژگى گويشى - رسم الخطى». آينه ميراث، ش ٦٣ (پاييز و زمستان): ٩٧-١٢٨.

- شرح فارسى شهاب الاخبار (١٣٤٩). مؤلف ناشناخته. تصحيح محمد تقى دانش پژوه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- شرح منظومه فقهى (= شرح المنظومه بالفارسيه). مؤلف ناشناخته. نسخه شماره كتابخانه ملت (فيض الله) تركيه. كتابت: محرم ٦٦٥هـ.

- شفيعى كدكنى، محمد رضا (١٣٩٠) ← ميهنى، ١٣٩٠ (تعليقات)

- شيرازى، ابواسحق ابراهيم بن على (بى تا). طبقات الفقهاء. تحقيق احسان عباس. بيروت: دارالرائد العربى.

- صادقى، على اشرف (١٣٨٥). «نكاتى در باب ترجمه تفسير طبرى مصحح مرحوم يغمائى». در: ارج نامه حبيب يغمائى. تأليف و تدوين سيد على آل داود. ج ١. تهران: ميراث مكتوب.



تصوير ٤: نشانه روى حرف سين

يا رسول الله ان المران ريبا ليس له باشد

تصوير ٥: عبارت مبهم و مشکوک، برگ ٢٩٦ پ

### منابع

- آذرنوش، آذرتاش (١٣٥٣). «همزه و دشواری نوشتن آن». مقالات و بررسی ها، ش ١٧-١٨ (بهار): ١٣٢-١٤٥.

- ابن ابى الوفا القرشى الحنفى، محيى الدين عبدالقادر بن محمد (١٤١٣). الجواهر المضيئة فى طبقات الحنفية.

تحقيق عبدالفتاح محمد الحلوى. بى جا: مؤسسة الرسالة.

- ابن خلد رامهزى، ابوالحسن بن عبدالرحمن (١٤٠٩). كتاب امثال الحديث المروية عن النبى صلى الله عليه و سلم. علق عليه احمد عبدالفتاح تمام. بيروت: مؤسسة الكتاب الثقافية.

- ابن علاء اندريتى، فريدالدين عالم (١٤٣١). الفتاوى التاتارخانية. قام بتربيته و جمعه و تعليقه شبير احمد القاسمى، ديوبند [هند]: مكتبة زكريا.

- ابن مازة، ابوجعفر شمس الدين محمد بن عمر بن عبدالعزيز (١٣٩٢). لطائف الاذكار للحضار و السفار فى المناسك و الآداب. تصحيح رسول جعفرىان. تهران: نشر علم.

- ابونعيم الاصبهاني، الحافظ احمد بن عبد الله (١٤٠٧). حلية الاولياء و طبقات الاصفياء. بيروت: دارالكتاب العربى.

- البخارى، افتخارالدين طاهر بن احمد بن عبدالرشيد (٧٠٤ ق). خلاصة الفتاوى. دستنويس كتابخانه فاتح، شماره ٢٣٠٠.

- التميمى الدارى، تقى الدين بن عبدالقادر (١٤٠١). الطبقات السنوية فى تراجم الحنفية. تحقيق عبدالفتاح محمد الحلوى.

رياض - قاهره: دار الرفاعى و هجر.


- العتبى، محمد بن عبدالجبار (١٣٨٧). اليمينى فى أخبار

ص ۳۴۹-۳۶۸.

- مرکز مطالعات ایرانی.
- میهنی، محمد بن منور (۱۳۹۰). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. ج ۱. تهران: آگاه.
- نسفی، عمر بن محمد (۱۳۷۸). القند فی ذکر علماء سمرقند. تحقیق هادی یوسف. تهران: میراث مکتوب.
- نوشاهی، عارف (۱۳۸۵) ← قلانسى نسفی، عبدالله بن محمد بن ابی بکر.
- هروی، ابومنصور موفق بن علی (۱۳۸۸). الابنیة عن حقایق الأدویة (روضة الانس و منفعة النفس). نسخه برگردان نسخه خطی کتابخانه ملی اتریش به خط علی بن احمد اسدی طوسی. با مقدمه ایرج افشار، علی اشرف صادقی و دیگران. ج ۱. تهران: میراث مکتوب.
- یکصد و پنجاه و شش کلمه ... = یکصد و پنجاه و شش کلمه نوشته علمای بلخ ← جعفریان، ۱۴۰۰.
- لینک دسترسی به نسخه  
- [https://drive.google.com/file/d/17\\_ebsLR-J3lvIKdsk3zqTTwhPPfv-y6LP/view?usp=share\\_link](https://drive.google.com/file/d/17_ebsLR-J3lvIKdsk3zqTTwhPPfv-y6LP/view?usp=share_link)

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) ← هروی، ۱۳۸۸ (مقدمه)
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸). «پژوهش های لغوی». فرهنگ نویسی، ش ۱۵ (تابستان): ۵۵-۷۴.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (بی تا). تفسیر الطبری: جامع بیان عن آی القرآن. تحقیق محمود محمد شاکر و احمد محمد شاکر. قاهره: مکتبه ابن تیمیة.
- قلانسى نسفی، عبدالله بن محمد ابن ابی بکر (۱۳۸۵). ارشاد (در معرفت و وعظ و اخلاق). تصحیح عارف نوشاهی. ج ۱. تهران: میراث مکتوب.
- مرغینانی، برهان الدین محمود بن احمد بن عبدالعزیز بن مازة البخاری (۱۴۴۰). الذخیره البرهانیة (المسمی ذخیره الفتاوی فی الفقه علی المذهب الحنفی). تحقیق ابواحمد العادلی، محمد ابراهیم محمد سلیم، اسامة کمال عبیدو. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- معین الفقراء، احمد بن محمود (۱۳۷۸). تاریخ ملازاده (در ذکر مزارات بخارا). تصحیح احمد گلچین معانی. تهران:

۱۱۱

تا آخر برین قیاس محسوس بدانکه محمد آشت که آخرش مجرم باسد  
بکم سوی فعل مضارع باسد که در درود و آخرش مجرم که جنابک  
لم یضمر یضمر بود چون لم در درود رفت و آخرش مجرم که لم یضمر  
شد و فعل محسوس شد و محمد معنی باضی را یعنی کلمه جنابک بود یضمر  
باری کرد مردی لم یضمر باری نکرد مردی و محمد هم همانند لفظ  
است مثالش لم یضمر لم یضمر لم یضمر و لم یضمر لم یضمر و لم یضمر  
لم یضمر لم یضمر لم یضمر و لم یضمر لم یضمر لم یضمر لم یضمر  
لم یضمر باری نکرد مردی فعل محسوس از آن واحد مکرر غایب سا،  
صروف صحیح تا آخر برین قیاس مثالش لم یضمر لم یضمر و لم یضمر و  
لم یضمر لم یضمر لم یضمر لم یضمر لم یضمر و لم یضمر و لم یضمر  
لم یضمر لم یضمر لم یضمر لم یضمر لم یضمر لم یضمر باری کرده نشد  
مردی فعل محسوس از آن واحد مکرر غایب بنا و محسوس صحیح تا باضی  
برین قیاس والله اعلم بالصواب فت اسلمه الصحیح بحمد الله  
عمر اصغر عباد الله سلی جبرئیل و الکریم جز ما انما یخفون و یاجی الی روضان  
الحج موجودان عثمان بن ابرویم الظفری صلوات الله علیه و صانه قیاسه  
با و محمد  ماوار البرکة الالهیه اناراه ربهان ماها جامدا و صلا

توجه: فعل نماز از آن واحد مکرر حاضر بنا و محسوس صحیح بازن تا که محسوسه  
لا یضمر نیک باشد باری کرده نشود و ما جامع مردان فعل محسوس از آن  
مکرر حاضر بنا و محسوس صحیح بازن تا که محسوسه لا یضمر نیک باشد باری  
کرده نشود و وزن فعل محسوس از آن واحد مؤنث حاضر بنا و محسوس صحیح بازن  
تا که محسوسه لا یضمر نیک باشد باری کرده نشود من فعل محسوس از آن  
نفسی مکرر بنا و محسوس صحیح بازن تا که محسوسه لا یضمر نیک باشد که  
باری کرده نشود ما فعل محسوس از آن نفسی مکرر باعری بنا و محسوس صحیح بازن  
تا که محسوسه نخی بدانکه نخی است که آخرش مجرم باشد و باضی  
فعل صحیح باسد که لا در درود و آخرش مجرم نکرد لا یضمر و نشد  
یضمر بود چون لا در درود رفت و آخرش مجرم نکرد لا یضمر و نشد  
و معنی نخی اخبار باشد از جمله یعنی چیزی که نباشد چیزی که شد  
جنابک لا یضمر باری نکرد مردی او خود باری نمی کند و این از و  
خبر صحیح است و یوم هم همانند لفظ است مثالش لا یضمر لا یضمر  
لا یضمر و لا یضمر لا یضمر و لا یضمر لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر  
لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر  
لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر  
لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر و لا یضمر  
لا یضمر باری کرده نشود مردی فعل محسوس از آن واحد مکرر غایب بنا و محسوس

تصویر ۶: برگ پایانی نسخه ۴۸۳۷ ایاصوفیا (رساله «امثلة تصریف» به خط مسعود بن عثمان)

## Table of Contents

**Editorial**

“The Legacy of the Iranian World”: Fourth Journal of The Written Heritage Research Institute ..... 3-4

**Articles**

The Firman for the Supervision of Abu Ishaqqiyya’s Shrine in the Musalla of Shiraz: An Islamic Scriptorium in the 9th Hijri Century / Emadoddin SILEYKHOLHOKAMAEI ..... 5-7

The Chapter on Alfaḍ-i Kufr (Heretical Utterances) from *Jawahir al-Fiqh* (Jewels of Fiqh) by Muhammad ibn Manṣūr al-Bukhari (Second Half of the 6<sup>th</sup> Hijri Century(?) / HamidReza (Babak) SALMANI ..... 8-32

A Section on Alfaḍ-i Kufr (Heretical Utterances) from *Al-Walad al-Shafiq wa-l-Hāfid al-Khalīq* (The Tender-Hearted Son and the Gentle Grandson), Including an Examination of the Treatise on 310 Heretical Utterances Edited by Rasoul Jafariyan / Saeed LAYAN ..... 33-46

A Fresh Look at the word *Sāmān* in a Hemistich of *Shahname* / Reza GHAFOURI ..... 47-51

A Copy of the Qaṣīdat al-burda Ascribed to the Famous Calligrapher Yāqūt al-Musta’ṣimī / Raphaella VELLU; Translated by Amir Hossein DAVOUDVANDI ..... 52-58

Noah’s Lost Son in the Qur’an / Gabriel Said REYNOLDS; Translated by Nasim HASSANI ..... 59-70

Was the *Safarnāme* (Travelogue) Written by Nāṣir-i Khusraw? / MohammadReza TAVAKKOLI SABERI ..... 71-81

*Rubāṭiyyāt* of Kāfi-i Zafar-i Hamedānī and Qutb al-Dīn-i ‘Atiqī-i Aharī in the Anthology of the University of Istanbul / Ali KAMELI ..... 82-84

**Reviews and Critiques**

In Memory and as a Memento of the Mystic Iranologist, Leonard Louison / Majdoddin KEYVANI ..... 85-88

An Examination of the “*Sultan Fatih’in Şahsi Kütüplüğü*” *Yazma Eser Sergisi Kataloğu* (The Personal Library of Sultan Fatih; Catalogue of Manuscript Exhibition) / Ali SAFARI AQ-QALEHI ..... 89-96

*Sa’adat-i Ahl-i Fārs* (Prosperity of the People of Fārs): On the Attribution of the Author of *Tarikh-i Khaliq-i Fārs* (A History of the Persian Gulf) to the City of Kazerun / MohammadSadegh MIRZAABOLGHASEMI ..... 97-101

**Essays on Research**

What Does an Etymologist Do? (14) / Seyyed AhmadReza QAEMMAQAMI ..... 102-109

**Introducing Codicologists and Textual Scholars (8)**

A Benevolent Author: An Exploration of Muhammad Gulbun’s Life and Works / Mehdi BETIKTAL ..... 110-118

**Iran in Ottoman Texts and Sources (27)**

Life and Works of Sari Abdullah Efendi / Nasrollah SALEHI ..... 119-125